

پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال چهل و نهم، دوره جدید، سال پنجم
شماره اول (پیاپی ۱۷)، بهار ۱۳۹۲، ص ۱-۳۴

بررسی و تحلیل مناسبات سیاسی - نظامی شیوخ صفوی با شروان‌شاهان (۹۰۰-۸۶۴ ه. ق. / ۱۴۹۵-۱۴۶۰ م.)

جهانبخش ثواقب *

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی و تحلیل مناسبات سیاسی - نظامی شیوخ صفوی (جنید، حیدر و علی) با شروان‌شاهان می‌پردازد و در صدد ارائه رهیافت‌هایی به پرسش‌هایی است که در ذهن پژوهش‌گر درباره این موضوع نقش می‌بندد. به عبارتی بر آن است که روشن سازد چه عاملی در شکل‌گیری این مناسبات نقش عمده دارد و علل و انگیزه‌های شیوخ صفوی از تکاپوی نظامی در منطقه قفقاز و درافتادن با شروان‌شاهان چه بوده است؟ چرا که شروان‌شاهان بر ایالت شروان حکمرانی داشتند که به منزله دروازه ورود به سرزمین‌های مسیحی‌نشین قفقاز محسوب می‌شد. این سرزمین‌ها از دیرباز مورد توجه حکام مسلمان در انجام سنت غزا و جهاد در «بلاد کفر» قرار داشت. شیوخ صفوی نیز با توسل به این شعار، دست‌اندازی به این سرزمین‌ها را در کانون عملیات جهادی خویش قرار دادند. طبیعی است که در مسیر خود با شروان‌شاهان برخورد پیدا کردند که مناسبات پر تنش و ستیزه‌جویانه آن دو رقم خورد و شیوخ صفوی از نیل به قدرت سیاسی و تشکیل دولت که هدف نهایی و مکنون آن‌ها بود، بازماندند اما این فصل پرماجرا از تاریخ صفویان، که با ظهور اسماعیل و غلبه بر فرخ‌یسار شروان‌شاه شکلی دیگر به خود گرفت، در مرحله پس از تشکیل دولت نیز تا آن‌گاه که شروان به طور قطعی به قلمرو صفویه ملحق شد، ادامه یافت. یافته اصلی این پژوهش آن است که عامل سیاسی، دست‌یابی به قدرت و تشکیل حکومت، نقش محوری در ایجاد مناسبات شیوخ صفوی با شروان‌شاهان داشته است.

واژه‌های کلیدی

شیوخ صفوی، طریقت صفویه، شروان، شروان‌شاهان، مناسبات دوجانبه

* دانشیار تاریخ دانشگاه لرستان jahan_savagheb@yahoo.com

مقدمه

این مقاله، همان مرحله اول یعنی مناسبات شیوخ صفوی با شروان‌شاهان است که محدوده زمانی از عملیات جهادی جنید در سال ۸۶۴ هـ. ق. / ۱۴۶۰ م. در قفقاز تا کشته شدن سلطان علی پسر حیدر در سال ۹۰۰ هـ. ق. / ۱۴۹۵ م. به دست نیروهای رستم میرزا ترکمان را در بر می‌گیرد و فصل مهمی از تاریخ سیاسی صفویه را در تکوین مقدمات و پیدایش سلسله تشکیل می‌دهد. پرسشی که محور اصلی این پژوهش قرار گرفته آن است که کدام عامل در صورت‌بندی مناسبات شیوخ صفوی و شروان‌شاهان نقش اصلی را ایفا نموده است؟ این پرسش به نوعی اهداف و انگیزه‌های شیوخ صفوی را در لشکرکشی به قفقاز و درگیری با شروان‌شاهان مورد بازکاوی قرار می‌دهد. به عبارتی این موضوع را به بحث وارد می‌کند که انگیزه شیوخ طریقت صفوی به انجام عملیات نظامی و تبدیل مریدان ثناخوان و تسبیح‌گوی به رزم‌آوران سلاح‌به‌دست و ترک شیوه پارسامنشی خانقاه‌نشینی به میدان‌داری کارزار، چه بوده است؟ آیا صرفاً تغییر تاکتیک شیوه تبلیغات آرام و مسالمت‌جویانه طریقت به شیوه‌ای جهادی برای پراکنش افکار و عقاید خود در سطحی گسترده بوده است؟ آیا انگیزه مذهبی و توسل‌جستن به غزا و جهاد با کفار سرزمین‌های غیرمسلمان در این مقوله دخیل بوده است تا افزون بر اشتها اجتماعی و معنوی برای پیشوایان طریقت، از ثوابت اخروی این عمل نیز بهره‌مند گردند؟ آیا دست‌یابی به امکانات مادی و پشتوانه مالی برای تأمین اقتصادی مریدان طریقت مورد نظر بوده است؟ یا این که به قصد کنترل شور و هیجان این صوفیان پرشور، سوق دادن آنان به تحرکات نظامی امری ناگزیر می‌نمود؟ و در آخر ورای این انگیزه‌ها، آیا هدف نهایی شیوخ صفوی از تحرکات نظامی و ورود در عرصه سیاسی و آرایش قدرت موجود، دست‌یابی به قدرت سیاسی و بنیاد گذاشتن یک دولت با طرح و الگویی از پیش تعیین شده،

مناسبات سیاسی و نظامی صفویان و شروان‌شاهیان در دو مرحله قابل بررسی است: مرحله اول، پیش از تشکیل دولت صفویه است که شیوخ صفوی، جنید، حیدر و سلطان علی، با شروان‌شاهیان که یک دولت محلی‌اند، در گیر و دار نظامی هستند. در این مرحله تکاپوهای نظامی شیوخ صفوی در پوشش جهاد با کفار چرکس و با هدف تصرف شروان که دولتی مستقر بود و پایه‌گذاری یک پایگاه حکومتی برای اقدامات بعدی که همانا تصرف ایران بود، صورت می‌گرفت. تکیه اصلی آنان بر شور و اشتیاق نیروهای رادیکال مریدان طریقت صفویه بود که از زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۷۳۵-۶۵۰ هـ. ق. / ۱۳۳۴-۱۲۵۲ م.) بنیاد گذاشته شد و به تدریج بر شهرت و اهمیت آن افزوده شد. موقعیت‌های ممتاز پدید آمده در طریقت شامل: مقام معنوی مرشدی و سجاده ارشاد، تشکیلات، زیارتگاه، شبکه تبلیغاتی و مریدان فراوان که به همت شیخ صفی و پسرش شیخ صدرالدین به سامان رسید، توسط جانشینان بعدی شیخ صدرالدین حفظ و تقویت شد و با تغییر ایدئولوژیک تعالیم نیمه مخفی طریقت به ماهیتی آشکارا شیعی که از زمان خواجه علی آغاز شد، روحیه جهادی و غازی‌گری و دست‌یابی به قدرت و حکومت نیز در زمره اهداف آشکار شیوخ و مریدان آن‌ها قرار گرفت که لشکرکشی‌های جنید و حیدر به منطقه قفقاز و تمرکز بر تصرف شروان طلیعه آن بود. در مرحله دوم که با ظهور اسماعیل آغاز می‌شود، در نتیجه تلاش‌های وی در براندازی سلسله‌های شروان‌شاهی و آق‌قویونلویی، دولت صفویه بر سراسر ایران حاکم شد (۹۰۷ هـ. ق. / ۱۵۰۱ م.). در این مرحله صفویان در چهره یک دولت با توان نظامی قوی و شروان‌شاهان در تلاش برای حفظ موقعیت پیشین، با یک‌دیگر برخورد دارند که سرانجام صفویان پیروز این عرصه گشتند و شروان‌شاهان با از دست دادن قدرت، تابع صفویه شدند. گستره بررسی در

که باید در کانون توجه نبوده است و تحلیلی از آن به- دست داده نشده است. ورجاوند (۱۳۷۸) در کتاب ایران و قفقاز (اران و شروان) که به تعبیر خود جُنْگی است فراهم آمده از نوشته‌های برخی از چهره‌های فرهنگ کشور، عمدتاً آذربایجانی، مطالب پراکنده‌ای را که بیش‌تر به حوزه فرهنگی و ادبی و وضعیت معاصر قفقاز توجه داشته است گردآوری و تنظیم کرده که در ارتباط با موضوع این پژوهش به مطلبی اشاره نکرده است.

اثر رئیس‌نیا (۱۳۸۰) تاریخ عمومی منطقه شروان را از آغاز تا استیلای روسیه نگاشته که فراهم آمده از گزارش‌های واقعه‌نگاران هر دوره و با رویکردی تألیفی است. به همین نحو، باکیخانوف (۱۳۸۳) مورخ آذربایجانی سده ۱۹م نیز تاریخ شروان و داغستان را از ادوار قدیم تا جنگ‌های ایران و روس تألیف کرده است که تاریخی عمومی برای این مناطق محسوب می‌شود و موضوع این مقاله با رویکردی پژوهشی در حوزه نگارش وی نبوده است. مینورسکی (۱۳۸۷) نیز شرح احوالی از شاهان شروان و امیران دربند را براساس روایتی از تاریخ‌الباب همراه با شرح و توضیح جغرافیایی، قوم‌شناختی، تاریخی و اجتماعی این دو منطقه منتشر کرده است که تاریخ شروان و دربند در سده چهارم هجری است و به حوادث دوره صفویه مربوط نمی‌شود. در میان مقالات صفویه پژوهی نیز در حدّ تتبع نگارنده، موردی در این باره به چشم نیامد. هرچند سلماسی‌زاده (۱۳۷۵) در مقاله‌ای در مجله ایران‌شناخت، نگاهی پُرشتاب به شروان در دوره صفویه داشته است، تأکید او بیش‌تر بر وضعیت مکانی با نگرشی اقلیم‌نگارانه بوده و این مقوله را در حوزه مناسبات صفویه و شروان‌شاهان بررسی نکرده است. مقاله کوتاه خزانلی (۱۳۸۴) که صفویان و منطقه شروان را بر مبنای روایت صفوه‌الصفاء مطرح کرده نیز به دوران اولیه شیوخ صفوی بازمی‌گردد. صالحی و قلی-زاده (۱۳۹۱) در مقاله خود روابط خارجی سلاله دوم

بوده است؟ فرضیه‌ای که بر بنیاد پرسش اصلی و دیگر پرسش‌های برآمده قدرت تحلیل جامعی به پژوهشگر می‌دهد تا بتواند پاسخی اقصای و دربر گیرنده همه پرسش‌های مذکور ارائه دهد، آن است که عامل سیاسی، یعنی دست‌یابی به قدرت و تشکیل حکومت، نقش اصلی را در صورت‌بندی مناسبات شیوخ صفوی با شروان‌شاهان و حتی دیگر قدرت‌های سیاسی موجود داشته است. تحقق این آرمان؛ یعنی دست‌یابی به قدرت سیاسی، مستلزم بروز تحولاتی در ناحیه بینش و اهداف و شیوه تبلیغات مذهبی طریقت بود که به تدریج به وقوع پیوست. بهره‌گیری از عامل مذهبی غزا و جهاد در تحرک‌بخشی به مریدان پرشور صوفی و درگیری با حکام محلی و غیرمسلمان به قصد تصاحب سرزمین، ذیل هدف اصلی معنا می‌یابد. با این شعار، حساسیت حکام مسلمان به تکاپوی نظامی شیوخ کاهش می‌یافت و انگیزه مریدان مشتاق به پیکار در بلاد کفر برانگیخته می‌شد. علاوه بر آن با دست‌یابی به غنایم و امکانات اقتصادی، پشتوانه مالی شیوخ در تأمین نیروها، افزایش تجهیزات جنگی و امکان عملیات نظامی مجدد فراهم می‌شد و در قالب این تحرکات نظامی، توان رزمی نیروهای شیوخ به آزمایش گذاشته می‌شد و با افزایش تجارب نظامی، انگیزه تصاحب قدرت در آن‌ها تقویت می‌شد. بدین ترتیب عامل مذهبی (غزا) و اقتصادی (غنایم)، لایه‌های ظاهری آن هدف نهایی را تشکیل می‌داد که شیوخ صفوی کنش‌های عملی خود را بر آن مبنای طراحی می‌کردند و آن همان عامل سیاسی یعنی تشکیل حکومت و نیل به قدرت بود. به‌رغم پاره‌ای گزارش‌های روایی سیاسی - نظامی معمول که واقعه‌نگاران عصر صفوی درباره شیوخ صفوی ارائه کرده‌اند که بر حسب بینش و روش تاریخ‌نگاری آن عصر فاقد مبنای تحلیلی از زمینه‌ها، چرایی و پیامدهای مناسبات دوجانبه شیوخ و شروان‌شاهان است، در میان پژوهش‌های جدید صفویه‌پژوهان نیز، این مقوله آن‌گونه

شروان‌شاهان دربندی را با دولت‌های معاصر آن: تیموریان، قره‌قویونلو، آق‌قویونلو و صفویه بررسی کرده‌اند که با موضوع این پژوهش متفاوت است. بنابراین، مقاله حاضر از نظر روش و محتوا مقاله‌ای مستقل درباره مناسبات سیاسی و نظامی شیوخ صفوی (جنید، حیدر و علی) با حکومت محلی شروان‌شاهی محسوب می‌شود که با نگرشی تحلیلی به موضوع پرداخته است.

محدوده جغرافیایی شروان

ولایت شروان آن سوی رود گُر (کورا) در ساحل دریای خزر جایی که سلسله جبال قفقاز به دریا وارد می‌شود، واقع شده است. به طور دقیق‌تر، قسمت‌های مرتفع شرقی کوه‌های قفقاز و اراضی جلگه‌ای دامنه‌های این کوه‌ها تا رود گُر را فرا می‌گرفته است. جغرافی‌نگاران مسلمان از سده چهارم هجری به بعد در نوشته‌های خود در توصیف شروان و محدوده جغرافیایی آن آگاهی‌هایی به دست داده‌اند. ابن خردادبه با تقسیم‌بندی ارمنستان به چهار قسمت، شروان را همراه با «سیسحان، آران، تفلیس، بردعه، بیلقان و قَبَلَه» جزء ارمنستان اول محسوب کرده است (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۹۹). وی بنای شهرهای بیلقان و بردعه و قَبَلَه را به قباد و شابران و گرگره و باب‌الابواب را به انوشیروان نسبت می‌دهد (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۱۰۰). مقدسی، شروان را در زمره شهرهای آران آورده است (مقدسی، ۱۳۸۵: ۵۵۴) و مؤلف حدودالعالم، شروان را ناحیه جداگانه‌ای دانسته است در کنار دو ناحیه خراسان و لیزان اما گوید پادشاه هر سه یکی است و این پادشاه را شروان‌شاه، خراسان‌شاه و لیزان‌شاه خوانند. او به لشکرگاهی نشیند از شماخی بر فرسنگی. (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۶۳) ابن حوقل ارمینیه و آذربایجان و الرآن (آران) را در یک اقلیم با هم آورده و شروان را در کنار شهرهایی چون بردعه، الباب (دربند)، شابران،

بیلقان، قبله و... جزء آران نام برده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۸۹؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۵۸). وی در زمان خود، بزرگ‌ترین فرمانروایان آن‌جا را شروان‌شاه محمد بن احمد ازدی ذکر کرده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۹۵). مستوفی، ولایت شروان را جداگانه و محدوده آن را از «کنار آب گُر تا دربند باب‌الابواب» ذکر کرده است و از شهرهای آن، باکویه، شماخی، قبله، شابران و فیروزآباد را نام برده است. او نیز بنای شهرهای شماخی و شابران را به انوشیروان و قبله را به قباد بن فیروز نسبت می‌دهد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۹۲) و زین‌العابدین شروانی که نسبتی نیز با این مکان داشته است موقعیت آن را «از طرف شمال به جبال البرز و ملک داغستان و از جانب جنوب به رود کر و مغان و از سمت مشرق به دریای خزر و از جهت مغرب به گرجستان» منتهی دانسته است (شروانی، ۱۳۴۸: ۲۷۳). کرسی (پایتخت) این ولایت در ابتدا شابران (شاوران^۳) بوده که بعدها به شماخیه (شماخی) انتقال پیدا می‌کند و گویند برگرفته از نام شماخ بن شجاع^۴ است که در زمان امارت سعید بن سالم باهلی حکمران هارون‌الرشید عباسی بر ارمنستان، او (شماخ) حاکم شروان بوده است (بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۰۱). در نامواژه شروان (شیروان، شیروان) چندین قول آمده است. انتساب به انوشیروان ساسانی به عنوان سازنده این شهر (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۵۸ و حموی، ۱۳۹۹ ق: ۳۳۹/۳) شیرواند یعنی جای شیر که بعد شیروان شده (باکیخانوف؛ ۱۳۸۳: ۲۴)، شیروان به معنای درخت سرو در زبان پارسی که کلمه‌ای عربی است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل شیروان)، شروان یعنی جایگاه شَر شتروان و شهروان (کزازی، ۱۳۷۸: ۷)، برگرفته شده از نام شخصی به همین نام یا نام مردمانی که در آلبانیای قفقاز زندگی می‌کرده‌اند، نیز برگرفته شده از واژه

شار+وان به معنی سرزمین شارها و واژه شراوانای سانسکریت و دیار رزمندگان چون شیر (رئیس‌نیا، ۱۳۸۰: ۵۴). در برخی نوشته‌ها، ولایت شروان را آغوان هم نامیده‌اند (ر.ک: باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۲۴).

سلسله‌های شروان‌شاهی

با ورود اعراب مسلمان به قفقاز شرقی به فرماندهی مسلم (یا سلمان) بن ربیع باهلی در زمان خلافت عثمان، حکام محلی آن دیار از شکی در مغرب تا قسمت شرقی که شروان باشد تابعیت اعراب را بر خود پذیرفتند و موافقت کردند که در مقابل امنیت و صلح، خراج بپردازند (ابن اعثم کوفی، ۱۳۸۰: ۲۸۹). در سال ۱۰۷هـ. ق. ۷۲۵م. نیز که هشام بن عبدالملک، مسلمه بن عبدالملک را والی ارمنستان و آذربایجان کرد، مسلمه در پیشروی خود در بلاد خزر وقتی به شروان روی نهاد، مردم آن جا با وی سازش کردند و مسقط و لکز و طبرسران نیز با وی صلح کردند (یعقوبی، ۱۳۶۲:

۲۸۶/۲). در این زمان حکام محلی بر منطقه شروان فرمان می‌راندند که به شروان‌شاهان معروف بودند. این نام از زمان انوشیروان ساسانی به حکام شروان داده شده است و به نوشته مسعودی، این ناحیه نام از شاهی شروان گرفته که انوشیروان او را بر این نواحی تعیین کرد و از آن پس هر کس بر این ناحیه حکومت می‌کرد شروان‌شاه نام می‌گرفت. مسعودی می‌افزاید که اکنون به سال ۳۳۲ هجری [۹۴۳م.] مملکت شروان نزدیک به یک ماه راه است زیرا، شروان‌شاه به جاهای تازه‌ای که انوشیروان بدو نداده بود دست انداخته و جزو ملک خود کرده است (مسعودی، ۲۵۳۶: ۱۷۴/۱).

همین مورخ گوید در این تاریخ پادشاه آن جا مسلمانی است به نام محمد بن یزید که از فرزندان بهرام گور است و در نسب وی خلاف نیست. وی که شروان است شهر باب و ابواب را نیز به ملک خود افزوده است (مسعودی، ۱۳۵۶: ۱۷۴/۱).



نقشه قفقاز - شروان (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۳۳۹)

افزوده شد (رئیس‌نیا، ۱۳۸۰: ۵۶). تفصیل ملاحظات جغرافیایی و قوم‌شناسی شروان و ثغور و مراکز و نیز همسایگان آن در تاریخ‌الباب آمده است (ر.ک: مینورسکی، ۱۳۸۷: ۱۹۵-۱۴۳). حکومت شروان‌شاهان یزیدی (مَزْیَدی) تا نیمه دوم سده پنجم هجری، مقارن با رسیدن نیروهای سلجوقی به شروان، ادامه یافت و در این ایام به دست ملک‌شاه، انحلال یافت و عنوان شروان‌شاه از آنان گرفته شد اما به جای آن، سلسله خاقان‌ها که ادامه همان شروان‌شاهان یزیدی بود در اواخر همان سده تأسیس شد. با یورش مغولان به ایران و درنوردیدن آذربایجان و قفقاز، دولت شروان‌شاهی در شروان و دربند نیز در معرض تاخت و تاز مغولان قرار گرفت اما با اظهار انقیاد شروان‌شاه و پرداخت باج از خطر نابودی رها شدند. چنان‌که پس از تأسیس دولت ایلخانی نیز، شروان‌شاهان باج‌گذار مغولان بوده، تخت و تاج و عنوان پادشاهی خود را حفظ کردند. هرچند دولت مستقل و حاکمیت سیاسی و نظامی خود را از دست داده بودند و اختیارات آنها محدود شده و فعالیت‌هایشان تحت نظارت حکومت ایلخانان قرار گرفته بود (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۹۳-۴۳ به نقل از تاریخ‌الباب؛ رئیس‌نیا، ۱۳۸۰: ۶۵-۶۴). با کشته شدن آخرین شروان‌شاه، خاقانی به نام هوشنگ پسر کاوس به دست مردم شروان به دلیل ظلم و ستم زیاد که در سال ۷۸۴ هـ. ق/ ۱۳۹۲ م. اتفاق افتاد، قدرت به شاخه دیگری به نام دربندی‌ها منتقل شد. اولین شروان‌شاه دربندی، شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بود که پیش از آن در گمنامی می‌زیست و مردم او را یافته، لباس پادشاهانه پوشانیده و به تخت سلطنت نشاندند (ر.ک: قرمانی، ۱۴۱۲: ۱۰۹/۳. باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۸۶).

با ورود تیمور به آذربایجان و اران و شروان در سال ۷۸۸ (یا ۷۹۸) هـ. ق. ۱۳۸۶ (یا ۱۳۹۵) م.، امیر شیخ ابراهیم در قراباغ، که تیمور زمستان‌ها را در آنجا

سخن مسعودی همانند بسیاری دیگر از مورخان دال بر ایرانی بودن شروان‌شاهان است و این که آنان از اولاد و احفاد شاهنشاهان ساسانی هستند. اگرچه خاستگاه عربی نیز برای آنان ذکر شده است و بنیان‌گذار این سلسله را در اصل مردی به نام یزید بن مَزْیَد از قبایل عرب شیبانی دانسته‌اند و به همین مناسبت این سلسله را یزیدیان، مَزْیَدیان و شیبانیان نیز نامیده‌اند. گویند یزید بن مَزْیَد در زمان هارون‌الرشید والی ولایات آذربایجان و ارمنستان، یعنی هر دو سوی ارس بوده است و توانسته است که فرمانروایی خود را موروثی کند. پسرش به نام محمد پس از درگذشت پدر، گنجه را بنا کرد و اقامت‌گاه خود قرار داد و با این کار، گامی در جهت کسب استقلال برداشت. هیثم بن خالد، برادرزاده محمد و نوه یزید با استفاده از ضعف عارض شده به دستگاه خلافت با مرگ خلیفه متوکل (در ۲۴۷ هـ. ق/ ۸۶۱ م.) شروان را مستقل اعلام کرد و عنوان شروان‌شاه بر خود نهاد و با این اقدام به صورت فرمانروای مستقل موروثی درآمد (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۴۴۱-۴۳۷، رئیس‌نیا، ۱۳۸۰: ۵۵) تفصیل چگونگی حکمرانی یزید بن مزید شیبانی بر آذربایجان و اران و ارمنستان و باب‌الابواب (دربند) و جانشینان او تا شکل‌دهی یک امارت مستقل در شروان در تاریخ‌الباب (باب‌الابواب) از نویسنده‌ای گمنام مربوط به سده پنجم هجری (۱۱ م.) آمده است و مورخ ترک، احمد بن لطف‌الله ملقب به منجم‌باشی در اثر خود با عنوان صحایف‌الاکخبار، یا جامع‌الدول آن را نقل کرده و مینورسکی با شرح و تعلیقاتی آن را به چاپ رسانده است (ر.ک: مینورسکی، ۱۳۸۷: ۵۰-۴۴ و بعد). شروان که در ابتدا ولایت کوچکی بود در دوره شروان‌شاهان با الحاق اراضی دیگری چون قَبْلَه، بُرْدَعَه، شابران، شکی، خورسان، طبرسران، دربند، مسقط و ... در اواسط نیمه دوم سده چهارم هجری (۱۰ م.) بیش از پیش بر وسعتش

طریقت صفویه و کنش‌های سیاسی - نظامی

طریقت صفویه به دست شیخ صفی‌الدین اردبیلی پس از جدا شدن از طریقت زاهدیه شیخ زاهد گیلانی، در اردبیل بنیان گرفت. او که در ابتدا مرید شیخ زاهد بود، چنان نزد او منزلت یافت که دختر مراد خویش را به زنی گرفت و با مرگ آن شیخ صفی توانست رهبری طریقت زاهدیه را به دست آورد. وی در پی اهداف بعدی خود پایگاه طریقت را از گیلان به اردبیل منتقل کرد و این طریقت از آن پس به نام او طریقت صفویه نامیده شد. شیخ صفی در کسوت رهبری، «دوران تازه‌ای از ترویج و پیش‌برد فعالانه این طریقت جدید را شروع کرد و چیزی را که پیش‌تر طریقتی صوفیانه و دارای اهمیتی صرفاً محلی بود به نهضتی مذهبی تبدیل کرد که نفوذ آن در ایران، سوریه و آسیای صغیر گسترش یافت» (ر.ک: سیوری، ۱۳۷۲: ۸؛ مزاولی، ۱۳۶۳: ۱۲۹-۱۲۸ و ۴۹). در اثر اقدامات او و سپس پسرش شیخ صدرالدین توانست که علاوه بر شهرت مذهبی از موقعیت اجتماعی و اقتصادی نیز برخوردار شود، به گونه‌ای که علاوه بر جذب پیروان فراوان در ایران و آسیای صغیر، مورد توجه حکام و دولت‌مردان معاصر خود از مغولی و تیموری و ترکمانی و غیره قرار گیرد. برخوردار شدن از موقوفات و عایدی آن، املاک و اموال رو به تزاید شخصی، نذورات و هدایای مریدان و بزرگان حکومتی که در شمار مریدان شیخ درآمدند، و اطعام فقرا (ر.ک: پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۳۶)، موقعیت معنوی شیخ و اخلاف او را با ثروت و دارایی مادی قرین کرد و در جذب مریدان برای طریقت مؤثر افتاد. این نکته از گفتگوی شیخ صفی‌الدین و امیر چوپان از امرای مغولی که منابع روایت کرده‌اند به دست می‌آید. در این روایت در برابر پرسش امیر که آیا مریدان شما بیش‌ترند یا لشکریان ما، او پاسخ داد که مریدان وی در

اقامت می‌کرد، به حضور او رسید و در نتیجه اظهار اطاعت از تیمور، در مقام خویش ابقا شد. وی در آن موقعیت با ارزیابی شرایط و توان نظامی خود و حریف، ورود به درگیری با تیمور را به صلاح نمی‌دید، بلکه به او پیوست و مال فراوانی به تیمور پرداخت، حتی در بسیاری از لشکرکشی‌های تیمور به سرزمین‌های مجاور نیز شرکت داشت (ر.ک: خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۳۹؛ ابن عربشاه، ۱۳۶۵: ۲۱۱-۲۱۰؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۰۱؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۱۴۴-۱۴۳؛ قرمانی، ۱۴۱۲: ۱۱۰/۳-۱۰۹). پس از مرگ شیخ ابراهیم در سال ۸۲۱ هـ. ق. ۱۴۱۸ م.، پسرش سلطان خلیل به سلطنت رسید که مواجه با لشکرکشی قره‌یوسف ترکمانی شد اما وی توانست موقعیت خویش را تثبیت و مدت طولانی بر شروان حکومت کند (ر.ک: قرمانی، ۱۴۱۲: ۱۱۰/۳). بدین ترتیب در تحولات سیاسی پس از تیمور که درگیری‌ها و رقابت قدرت بین تیموریان، جلایریان، قراقویونلوها و آق‌قویونلوها ادامه داشت، شروان شاهان با افت و خیزهایی سرانجام توانستند قدرت خود را حفظ کنند که گزارش وقایع این دوره در منابع تاریخی آمده است (ر.ک: حافظ ابرو، ۱۳۷۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۹؛ ابن عربشاه، ۱۳۶۵؛ رضا قلی خان هدایت، ۱۳۸۰: ۸؛ قزوینی، ۱۳۶۳؛ طهرانی، ۱۳۵۶). سلسله شروان شاهان دربندی در ادامه حیات سیاسی خود با نیروی دیگری نیز مواجه شد که همانا صفویان بودند. اگرچه (سلطان خلیل و پسرش فرخ‌یسار) در مقابله با شیوخ صفوی نظیر جنید و حیدر توانستند آن‌ها را از بین برده، دولت خود را حفظ کنند اما با ظهور اسماعیل اول وضع به گونه‌ای دیگر شد که نتیجه آن افول قدرت شروان شاهان بود. هر چند تا دوره سلطنت شاه تهماسب صفوی (اواسط سده دهم هجری/ شانزدهم میلادی) در عرصه قدرت و تکاپوهای سیاسی به حضور خویش ادامه دادند.

دوره جنید و حیدر آشکارا انجام گرفت، طریقت را به مرحله نهضت و جنبش و فاصله گرفتن از مرحله مسالمت‌آمیز دعوت که در حلقه‌های صوفیانه خانقاه انجام می‌شد سوق داد. در این مرحله شیوخ صفوی به فراهم ساختن تجهیزات نظامی، مجهز کردن مریدان به سلاح، دست یازیدن به تحرکات نظامی و حرکت‌های جهادی و نشر ایدئولوژی رادیکال و تندروانه که معجونی از اندیشه شیعیانه، صوفیانه، غالبانه و الوهیت‌پنداری و قدسی‌پنداری انسان بود، پرداختند. ایدئولوژی‌ای که برخی پژوهش‌گران از آن تعبیر به اسلام عامیانه یا اسلام مردمی (Folk Islam) کرده‌اند (ر.ک: مزاولی، ۱۳۶۳: ۷۵ و رویمر، ۱۳۸۰: ۲۵۵) در برابر اسلام کلامی و فقهی متکلمان و فقیهان (اسلام اصیل) که بیش‌تر به ساکنان حوزه شهری و مدارس دینی و نیز ایدئولوژی رسمی حکومت‌های موجود بود. با این تغییر در ناحیه بینش و نگرش رهبران طریقت، اهداف طریقت از دعوت آرام درون‌خانقاهی به اهداف دنیاگرایی و کنش‌گری در عرصه اجتماع و فضای بیرون از خانقاه تغییر یافت. سلوک و منش شخصی شیوخ از خرقه‌پوشی و کرسی‌نشینی در کسوت مرشد و عظمی و اندرز جامعه‌گریزی و خلوت‌نشینی نیز تغییر یافت و شیخ طریقت در کسوت رهبر یک جنبش اجتماعی، مجهز به سلاح و نیرو درآمد که موجب وحشت حکومت‌گران معاصر شد. حاصل این فعل و انفعالات شکل‌گیری جنبش قزلباشی بود که محور اصلی آن ترکان آناتولی بودند. همین نیروها بعدها، اساس نیروی نظامی صفویه شدند و آن‌ها را در عملیات جهادی در منطقه قفقاز و سپس در دوران کشورستانی شاه اسماعیل اول به عنوان نیروی قزلباش، یاری کردند.

شیخ جنید و شروان‌شاهان

مناسبات شیوخ صفوی با شروان‌شاهان در عرصه

ایران تنها به مثابه‌ای است که در برابر هر یک از اصحاب جلادت صد نفر ارباب ارادت هستند تا به دیگر بلاد چه رسد (قمی، ۱۳۸۳: ۱۹/۱؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۶؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۹)، گواه دیگر، آمد و شد مریدان از نقاط مختلف به سوی اردبیل است که در گزارشی فقط آمار کسانی که از راه مراغه و تبریز در عرض سه ماه به دیدار شیخ صفی می‌آمدند ۱۳۰۰۰ نفر و تعداد کسانی که از بخش‌های دیگر می‌آمدند نیز در همین حدود بوده است^۵ (ابن بزاز اردبیلی، ۱۳۷۳: ۱۱۰۸؛ خواند امیر، ۱۳۷۰: ۱۸؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲، ۳۲؛ پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۳۸). در زمان جانشینی شیخ صدرالدین (۷۹۴-۷۳۴ هـ. ق/۱۳۹۱-۱۳۳۴ م) فرزند شیخ صفی که وارث مقام معنوی و مالکیت او شده بود،^۶ در پرتو این دارایی، وی خانقاهی در اردبیل به عنوان زیارتگاه^۷ (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۳۹) و مکانی برای آموزش و نشر تعالیم طریقت در میان مریدان بنا کرد. در همین زمان با ایجاد تشکیلات طریقت که ریاست آن در دست شیوخ صفوی بود و به طور موروثی فرزند مرشد پیشین بدین سمت انتخاب می‌شد و واسطه‌هایی که خلیفه نامیده می‌شدند بین مرشد و مریدان فعالیت می‌کردند، شبکه تبلیغاتی صفویه در آناتولی شرقی و سوریه بسط پیدا کرد و بسیاری از افراد قبایل و ایلات ساکن در آن نواحی بدان پیوستند. (درباره تشکیلات، ر.ک: هینتس، ۱۳۶۱: ۱۱-۷ و سیوری، ۱۳۷۲: ۱۰ و ۱۵) طریقت‌سازی، خانقاه‌سازی و نیروسازی همراه با پشتوانه اقتصادی که با تصاحب املاک، دریافت هدایا و نذورات مریدان، بخشش‌ها و وقفیات صاحبان قدرت فراهم شده بود، زمینه را برای ورود جانشینان بعدی شیخ صفی به عرصه زورآزمایی قدرت و روآوری به فعالیت‌های نظامی با عنوان غزا و جهاد و ورود به دنیای سیاست و حکومت هموار کرد. تغییر ایدئولوژیکی رخ داده در طریقت (نزدیک شدن به انگاره‌های شیعی) که از زمان خواجه علی به آرامی و

جنگ‌جویی را در طریقت وارد ساخت (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۵) به تعبیر شیعی، طریقه صفوی به دست جنید تبدیل به جنبشی شد که جنبه سیاسی آن غلبه داشت و صفویان در آن مرحله، تبدیل به یک حزب سیاسی شورشی شده بودند که شیعی‌گری غالبانه در عقایدشان رخنه کرده بود. وی اقدام شیخ جنید در تشکیل این فرقه شیعه عالی را به منظور تحقق اهداف سیاسی خود، تحت تأثیر اندیشه‌های مشعشعیان دانسته و گوید پس از آن، فعالیت تبلیغاتی اتباع جنید، براساس شیعی‌گری غالبانه، از نوع دعوت مشعشعیان تشدید یافت. این پژوهش‌گر با استناد به برخی گفته‌ها^۸ درباره تلاش‌های جنید در هوای مملکت‌داری و تغییر سیرت اجداد و عقیده بعضی از پیروان شیخ به زنده بودن او پس از کشته شدن، از آن مشابَهت عقیده مشعشعیان را با پیروان جنید استنباط می‌کند (شیعی، ۱۳۷۴: ۳۸۱). اما بر سر راه فعالیت‌های جنید دو مانع عمده وجود داشت؛ یکی از درون طریقت و خانقاه که موضع‌گیری عمومیش شیخ جعفر در برابر او بود و دیگری فشار جهان شاه قره‌قویونلو بود که بر آذربایجان و عراقین تسلط یافته بود و تحرکات جنید را برنمی‌تابید (ر.ک: خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۲۵/۴. عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۲۶؛ جناب‌دی: ۱۳۷۸: ۹۲). شیخ جعفر که «به شیوه میانه‌روی اسلاف خویش پای بند بود» (پطروشفسکی، ۱۳۶۲: ۳۸۵) یا آن‌گونه که رویمر به صراحت می‌گوید: معتقد به مذهب تسنن بود و برادرزاده‌اش را به دلیل گرایش‌های شیعی مذمت می‌کرد» (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۶۸) نمی‌توانست به راحتی از سجاده ارشاد پدرش خواجه علی چشم‌پوشد. از این رو جاه‌طلبی شخصی‌اش او را واداشت که کم سن و سالی جنید را که آشکارا تمایلات شیعی از خود بروز می‌داد، بهانه کرده، با حمایت جهان‌شاه بر مسند ارشاد طریقت بنشیند. حربه جنید در این اوقات، سخنان نافذ و تحریک‌شور جهاد و غزا علیه کفار در

رویارویی و درگیری‌های نظامی به طور مشخص از زمان شیخ جنید صفوی آغاز می‌شود که امیرخلیل‌الله شروان‌شاه پسر شیخ ابراهیم (۸۶۸-۸۲۰ هـ. ق. ۱۴۶۴-۱۴۱۸ م.) بر شروان حکومت می‌کرد. شیخ جنید پس از مرگ پدرش شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه در ۸۵۲ هـ. ق. ۱۴۴۸ م.، در رأس طریقت صفوی اردبیل قرار گرفت. شیخ جنید با کنار گذاشتن راه و روش پیشین نیاکان خود، آشکارا به اقداماتی دست زد که مورخان معاصر وی از آن تعبیر به تمایلات دنیاگرایانه و جاه‌طلبانه یا داعیه سلطنت‌صوری داشتن نموده‌اند. خنجی که میانه‌ای با این نوع اقدامات شیخ نداشت، می‌نویسد که شیخ جنید «سیرت اجداد را تغییر داد و مرغ و سواس در آشیانه خیالش بیضه هوای مملکت‌داری نهاد» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۵۹). در تعبیر قزوینی که هواخواهانه‌تر است آمده که چون نوبت ارشاد به سلطان جنید رسید، «آن حضرت داعیه سلطنت‌صوری فرمودند و در تقویت دین مصطفوی و ترویج حق مرتضوی علیه‌السلام کوشیدند و پیوسته تحریص ارباب و لشکر زیادت می‌گشت» (قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۸۸). همین داعیه را اسکندربیگ ترکمان منشی با شرح افزون‌تری به نگارش درآورده است. وی می‌گوید: شیخ جنید «چون بر مسند سروری و سر دین‌پروری ممکن گردید، خلاق را به علم و ارشاد دین‌پناهی که مخبر از داعیه سلطنت و پادشاهی بود آگاهی داد، ارباب ارادت از اطراف و جوانب روی اخلاص به عتبه‌ی علیه‌اش آورده رکن اعظم ارشادش تحریص ارباب ارادت به غزا و جهاد کفار نابه‌کار بود» (منشی، ۱۳۷۷: ۳۰/۱). در واقع جنید از هنگام تصدی رهبری طریقت صفویه، علایم آشکاری از تمایل به قدرت دنیوی و پادشاهی نشان داد. گرفتن لقب سلطان، خود نشان‌دهنده قدرت دنیوی است. او دیگر به قدرت معنوی صرف راضی نبود، با تحریک مریدانش به جهاد علیه کفار، روحیه

به ترابوزان را داشت، جنید ناگزیر عقب‌نشینی کرد و از آن منطقه دور شد (برای تفصیل آن، ر.ک: عاشق پاشازاده، ۱۳۳۲: ۲۶۶-۲۶۴؛ هینتس، ۱۳۶۷: ۲۹-۱۶؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۵۴؛ رویمر، ۱۳۸۰: ۲۶۹).

او در ادامه حرکت خود با اوزون حسن که در رأس اتحادیه ترکمانی آق‌قویونلوها بود در یک همکاری دوجانبه قرار گرفته و به وصلت خانوادگی تن دادند. دشمنی مشترک با جهان‌شاه قراقویونلو در برقراری این اتحاد تأثیر داشت. اوزون حسن به قصد غلبه بر جهان‌شاه و دستیابی به قدرت و تخت سلطنت ایران و شیخ جنید نیز به قصد بازگشت به اردبیل و قرار گرفتن در رأس طریقت و بهره‌گیری از حمایت یک حامی قدرتمند در برابر جهان‌شاه و جعفر دوره‌ای از مناسبات حسنه را با یکدیگر آغاز کردند. شیخ جنید که اینک خواهر اوزون حسن را در حباله نکاح خود داشت از فرصت فراهم شده به تبلیغات گسترده‌ای در جهت عقاید خود دست زد. او با اعزام خلفای خود به مناطق گوناگون توانست بر پیروان خود بیفزاید (غفاری، ۱۳۴۴: ۲۶۱؛ قمی، ۱۳۸۳: ۳۴/۱؛ خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۱-۲۶۰) تصمیم رهبر صفویه برای اتحاد با حکمران سنی آق‌قویونلو بنا بر مصالح سیاسی و نظامی گرفته شده بود. علاوه بر آن که قره‌قویونلوها از لحاظ نظامی آن قدر قوی بودند که مانع هرگونه کودتای نظامی موفق صفویه در آذربایجان شوند بلکه از لحاظ مذهبی نیز قره‌قویونلوها رقیب صفویه محسوب می شدند. زیرا آن‌ها از گرایش‌های شیعی برخوردار بودند که احتمال برخوردشان با صفویان به دلایل ایدئولوژیکی بسیار بیشتر از آق‌قویونلوها بود. (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۱۶ و سیوری، ۱۳۸۲: ۵۲). شیخ تبعیدی، سرانجام پس از مدتی طولانی دور بودن از خانقاه اجدادی که مدت آن را ۱۱ سال گفته‌اند با تجربیاتی از مسایل سیاسی و نظامی به اردبیل بازگشت اما جهان‌شاه حضور جنید را

میان مریدانش بود که توانسته بود تعداد زیادی مرید پر شور را به گرد خویش جلب کند. با این حال با فشار جهان‌شاه و کارشکنی‌های شیخ جعفر، جنید ناچار اردبیل را در ۸۵۲ هـ. ق. ۱۴۴۸ م. ترک کرد (ر.ک: امینی هروی، ۱۳۸۳: ۴۰۴؛ خورشاه حسینی، ۱۳۷۹: ۱؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۲۵؛ قمی، ۱۳۸۳: ۳۴/۱). تبعید شیخ جنید از اردبیل سرآغاز جنبش سیاسی صفویان تلقی می‌شود زیرا او به سمت آتاتولی رفت که مکان مناسبی برای تبلیغ و گسترش عقاید او بود. عدم رضایت دهقانان و چادرنشینان تُرک از خرابی اوضاع اقتصادی و سیاسی موجود، انگیزه لازم را در جنید برانگیخت که با زیرکی و هوشیاری و آشکار ساختن جنبه سیاسی فعالیت خود و ادعای انتساب اولادی حضرت علی (ع)، مریدان زیادی در میان دهقانان و چادرنشینان آتاتولی برای خود جمع کند به گونه‌ای که توانست سپاه پنج تا ده هزار نفری مسلح تشکیل دهد (سومر، ۱۳۷۱: ۱۵). اما فعالیت‌های او در نواحی مختلف قرامان، کیلیکیه و سوریه با مخالفت شیوخ متعصب سنی و در نتیجه فشار حکام این نواحی مواجه شد و سرانجام جنید راهی بندر جانیق در حوالی ترابوزان شد. در جانیق برنامه نظامی جنید از نبرد علیه حکام مسلمان به شعار «جهاد علیه کفار» تغییر یافت و به عنوان گامی عملی دولت ترابوزان را نشانه رفت. با اتخاذ این مشی جدید، او می‌توانست ضمن جلب حمایت حکام مسلمان، از مخالفت آن‌ها جلوگیری نماید، نیز نیروی رزمنده‌ی غازی برای اقدامات پیش رو جذب کند. افزون بر آن، ضعف و سستی حکومت کومنتی ترابوزان انگیزه هجوم به آن ناحیه را در شیخ و صفویان پیرو وی تقویت کرد. با آن که کالویوآنس فرمانروای ترابوزان در محاصره جنید قرار گرفت و در آستانه شکست بود لیکن با نزدیک شدن فرماندهی سپاه عثمانی که از طرف سلطان محمد دوم مأموریت حمله

بار این منطقه را تاراج نمود اما این لشکرکشی‌های «منظم»، متمایز از فعالیت «غیرمنظم» جنگجویان «غازی» در زمان جنید و حیدر بود. با جنید و حیدر، «غزا» یک سیاست «دولتی» و مشغله ثابت طریقت صفوی، رهبران و مریدانش شد. مریدان این طریقت، ناگهان «غزاه صوفیه»^۹ می‌شوند و علیه هرچه کافر در مرزهای اسلامی شمال است می‌جنگند. (مزاوی، ۱۳۶۳: ۱۵۳) در نگرش مذهبی شیوخ صفوی و مریدان آن‌ها، جمعیت مسیحی سرزمین چرکس‌ها، گرجستان و شروان، کافر (جمع: کفار) محسوب می‌شدند و عملیات نظامی در این مناطق غزا و جهاد تلقی می‌شد که علاوه بر مزایای مادی، ثبوت اخروی را نیز در پی داشت. از این رو، در متون تاریخی عصر صفویه از نیروهای شیوخ به غازی، غُزاه و از عملیات آن‌ها به غزا و جهاد تعبیر شده است. پیش‌روی در قلمرو عثمانی و رفتن به آناتولی با وجود سلطان قدرتمند عثمانی و یا روآوری به سوی ترابوزان با توجه به اتحاد و وصلت اوزون حسن با پادشاه کومنی آن ناحیه، برای جنید میسر نبود. زیرا درگیر شدن با این نیروها به صلاح وی نبود. بنابراین منطقه قفقاز و بهانه جهاد با کفار چرکس موقعیت جدیدی را به روی جنید گشود که نیروهای خود را به آن دیار رهسپار نماید و با این اقدام از عملیات نظامی جنید و شیخ جعفر علیه خود نیز جلوگیری کند. این عملیات جهادی، شیخ صفویه را با یک دولت محلی در شروان رویارو ساخت که مناسبات نظامی آن‌ها نیز از همین نقطه آغاز می‌شود. متون تاریخی صفویه تنها از یک لشکرکشی جنید گزارش کرده‌اند، همان که در آن کشته شد اما هیئتس (با ارجاع به کتاب صحائف‌الاکخبار منجم باشی - چاپ استانبول ۱۲۸۵: ۳ / ۱۸۰) از لشکرکشی اول او به قفقاز نیز نام می‌برد. بر این مبنای، اولین تکاپوی نظامی شیخ جنید در منطقه قفقاز در سال ۸۶۴ هـ. ق/ ۱۴۵۹ م. انجام گرفت

برنتابید و حتی تصمیم گرفت با خراب کردن خانقاه اردبیل و از میان برداشتن جنید او را از سر خود رفع نماید (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۲۵؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱/۳۵) اما مشاورانش او را از این تصمیم برحذر داشتند و پیشنهاد سرگرم کردن جنید را در جبهه‌ای دیگر مطرح نمودند. این جبهه نواحی شمال قفقاز بود که مردم آن جا غیرمسلمان بودند و عملیات جهادی در این ناحیه با اهداف شیخ و روحیه‌ی پیروانش نیز سازگار بود. جنید که هنوز آمادگی لازم را برای مقابله با لشکرکشی جهانشاه نداشت، بار دیگر ناگزیر شد اردبیل را ترک نماید و مریدان خود را فرا خواند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۴۰-۳۹. عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۲۸) و «به خیال سلطنت لوای دولت افزاینده و ثواب غزا و جهاد مطمح نظر» ساخت (منشی، ۱۳۷۷: ۱/۱۸). جنید بیرون از شهر اردبیل چند روزی توقف کرد و فرستاده‌هایی را در طلب مریدان به اطراف اعزام کرد. در اندک زمانی دوازده هزار رزمنده «همه جوشن پوش نیزه گذار» به گرد او جمع شدند و «شاهباز همت در هوای صید مملکت پرواز داده به استظهار آن سپاه» به سوی شروان عازم شد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۲۶-۲۵؛ روملو، ۱۳۸۴، ۲/۶۰۲). بر اساس همین گزارش‌ها است که رویمر عملیات نظامی جنید را با نظریه‌ی غازی (در تحلیل اقدامات نظامی حکام مسلمان به مناطق مسیحی‌نشین) مرتبط دانسته است. (رویمر، ۱۳۸۰، ۲۷۲) این نظریه را وی از مزاوی گرفته است که معتقد است: با آن که فعالیت‌های بزرگ نظامی، به شکل لشکرکشی‌هایی که توسط فاتحان - مغولان، تیموریان و غیره - و برخی حکام محلی در سرتاسر ناحیه‌ی بین آذربایجان و گرجستان، در میان سلسله جبال قفقاز در خلال سده‌های هفتم تا نهم هجری (۱۳ تا ۱۵ میلادی) انجام می‌شد، حتی اوزون حسن آق‌قویونلو بیش از پنج بار به گرجستان لشکرکشی کرد و پسرش یعقوب، یک

این هدف از نگاه خنجی که بدبینانه به اقدامات جنید می‌نگرد، دور نمانده است. به نوشته وی، شیخ جنید پس از این که مورد التفات اوزون حسن قرار گرفت و شهرت او در اقصی بلاد روم و شام انتشار یافت و خلفای طریقت به خدمتش رسیده و در تعظیم و توقیر او افزودند، دچار توهم و وسوسه شد، «از جمله پیوسته آرزوی تسخیر مملکت شروان» در سرداشت و به «توریه غزای چرکس» از آب گُر عبور نمود و به سوی طبرسران شتافت (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۲-۲۶۱). این دیدگاه در تعبیر اسکندریبگ ترکمان نیز دریافت می‌شود. او در بیان هدف شیخ جنید از انجام عملیات گوید: «به داعیه محاربه شیروان‌شاه و تسخیر ملک شیروان روانه آن صوب گردید» (منشی، ۱۳۷۷: ۱۸/۱). ولایت شروان از چند نظر برای شیخ جنید و مریدان او دارای اهمیت بود: ۱. شروان تا اردبیل، سرزمین آبا و اجدادی شیخ جنید، فاصله زیادی نداشت.

۲. حکمرانان ولایت شروان در قیاس با سایر نواحی ضعیف‌تر بودند.

۳. این منطقه هم مرز با بلاد کفر و غیرمسلمان بود و در زمره ثغر اسلامی بین دارالاسلام و دارالکفر به شمار می‌رفت و تسلط بر این منطقه امکان جهاد علیه کفار را که شعار شیوخ صفوی بود مهیا می‌نمود و می‌توانستند همانند دولت ترکمن آسیای صغیر از نیروهای غازی در راستای تشکیل دولت یاری بگیرند (مزاوی، ۱۳۶۳: ۱۵۸ و خزائلی، ۱۳۸۴: ۲۹۶).

۴. آبادانی و حاصلخیزی شروان که دارای زمین‌های مستعد کشاورزی و باغداری بود، وجود جنگل‌ها و صید ماهی و همچنین اشتغال مردم این منطقه به بازرگانی که دارای صادراتی چون پوست، کتان، برنج، غلات، پنبه و زعفران بوده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۸۸ و اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۴۳۷).

که بدون توجه به اعتراض امیر خلیل‌الله شروان‌شاه از ولایت شروان عبور کرد و در منطقه طبرسران دست به غارت زد و توانست غنایم و اسرای زیادی را به دست آورد. پس از این عملیات چون آن منطقه برای ماندن امنیت نداشت و احتمال حمله گرجیان و چرکس‌ها به آن‌ها می‌رفت، به قراباغ بازگشت و برای گذراندن زمستان در آن جا اقامت کرد (هینتس، ۱۳۶۱: ۵۱). پطروشفسکی، ۱۳۶۲: ۳۸۶). قرمانی نیز در ذکر ملوک عجم از آل حیدر صوفی اردبیلی، اشاره می‌کند اولین کس از این طایفه که برای قدرت به پا خاست و لشکر آراست، جنید بود که گویند علوی حسینی اسماعیلی بود و جمعی از دوست‌داران خود و پدران‌ش را فراهم آورد و با گرجیان به غزا پرداخت و از آن‌ها کشت و غنایم زیادی به چنگ آورد (قرمانی، ۱۴۱۲: ۱۱۵/۳). وی ذکری از کشته شدن جنید نمی‌کند بلکه از موفقیت‌آمیز بودن عملیات او سخن می‌گوید که می‌توان استنباط کرد قتل جنید در عملیات دیگری بوده است. با به پایان رسیدن زمستان، شیخ جنید بار دیگر به تدارک حمله به سرزمین چرکس‌ها^۱ پرداخت اما عبور از این منطقه با دشواری‌هایی همراه بود. ابتدا می‌بایست از ولایت شروان عبور می‌کردند. این بار شروان‌شاه به راحتی به آن‌ها اجازه عبور نمی‌داد. چرکس‌ها از قبایل قفقاز و در شمال غربی قفقاز مجاور دریای سیاه ساکن بودند. امروزه قرقیز خوانده می‌شوند و سرزمین آن‌ها، قرقیزستان گفته می‌شود. با این که برخی منابع هدف عملیات جنید را صرفاً رسیدن به سرزمین چرکس‌ها با عبور از سرزمین شروان‌شاه مطرح می‌کنند اما با توجه به آمار نیروهای جنید که تا ۱۰۰۰۰ نفر می‌رسید منابع دیگر هدف او را فتح شروان ذکر می‌کنند که می‌توانست به صورت پایگاه مناسبی برای تهاجمات بعدی به ایران در آید. سیوری با توجه به تعداد لشکریان جنید، این نظر را ترجیح می‌دهد (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۶).

اصفهانی، ۱۳۷۲: ۶۲۴ و منشی، ۱۳۷۷: ۴۰۷/۱). این عوامل در طول تاریخ برای سلاطین و اقوام هم جوار انگیزه لازم را برای حمله به ولایت شروان فراهم می‌کرد. طبیعی است که همین عوامل شیخ جنید و صوفیان صفوی را برانگیخت تا درصدد تصرف این منطقه برآیند. با این همه، شیخ جنید هنوز در حمله به شروان تردید داشت و سعی کرد برای رفتن به سرزمین چرکس‌ها رضایت شروان‌شاه را کسب کند. از این روی مکتوبی برای وی ارسال کرد و اجازه عبور خود و نیروهایش را از سرزمین شروان درخواست کرد. این مطلب از پاسخی که شروان‌شاه به درخواست جنید داده معلوم می‌گردد چرا که مکتوب شیخ در متون تاریخی ضبط نشده است. شروان‌شاه در پاسخ، شیخ را به جهاد نفس نصیحت می‌کند که بالاترین جهاد نزد خدا است و از او که در سن جوانی است می‌خواهد که «دوای خواطر و مساعی ضمایر و تقدیم مراسم جهاد اکبر که به ما خفت هو معتبر است مصروف داشته در تعطیل کمالات انسانی و تکمیل درجات روحانی که شیوه اولیای عالی‌مقام است جهد بلیغ تقدیم» دارد و بدانند که از جانب پروردگار «به حسب قسمت لم یزلی هر طایفه را شأن و هر قومی را مکانی مقرر و مقسوم است» (مؤید ثابتی، ۱۳۴۶: ۳۷۵).

بنا به گزارش خنجی، امیر خلیل‌الله شروان‌شاه از نیت شیخ جنید و صوفیان وی مبنی بر تصرف ولایت شروان آگاهی یافته و پی برده بود که رفتن به غزای چرکس بهانه‌ای است برای دستیابی به این هدف. لذا پیغامی برای شیخ جنید ارسال می‌کند و دلیل لشکرکشی او را به منطقه شروان جویا می‌شود. «چه درد دین باعث آمد که سجاده تقوی را غاشیه زین ساختند و به جای علم هدایت، رایت فرهنگی برافراختند؟ خرقة پرهیز را قبای خون‌ریزی ساختن چرا

۵. اقتصاد شکوفا و ثروت فراوان شروان‌شاهان که از دیرباز می‌توانستند پیشکش‌های درخوری را به متحدین خود و نیز خراج‌های سنگینی را به مهاجمان پردازند. گزارش تفصیلی پرداخت پیشکش‌ها و هدایای شروان‌شاهان به مغولان، تیمور، شاهرخ و ترکمانان قره‌قویونلو و آق‌قویونلو در منابع تاریخی آمده است (ر.ک: روملو، ۱۳۸۴: ۱/۱۲۳، ۱۹۷، ۲۴۷، ۴۲۱ و ۷۰۱ و واله اصفهانی ۱۳۷۹: ۱۴۴). ابن حوقل در سده چهارم هجری (دهم میلادی)، وضع نواحی ارمینیه و آذربایجان و آران را که شروان را هم در زمره‌ی آران آورده با توجه به جبایت‌ها و خراج‌هایی که به پادشاهان اطراف می‌پرداخته‌اند مطلوب بیان می‌کند. وی حد متوسط و عادلانه‌ترین آن را قراردادی ذکر می‌کند که به سال ۳۳۴ ه.ق. [۹۴۵م.] توسط ابوالقاسم علی بن جعفر عامل ابی‌القاسم یوسف بن ابی‌ساج برای مرزبان بن محمد که وزیرش بود خراج می‌گرفت. وی گوید: این علی بن جعفر با محمد بن احمد ازدی فرمانروای شروان‌شاه به یک میلیون درهم قرارداد بسته بود و سپس میزان قراردادهای دیگر نواحی را برمی‌شمرد و جمع مبلغ قراردادهای او از جنس و پول و هدایا، ده میلیون درهم و خراج همه نواحی آذربایجان و ارمینیه و دو بخش اران و حوالی آن‌ها و همه‌ی عایدات را بالغ بر پانصد هزار دینار برآورد کرده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۰-۹۹). مستوفی نیز حقوق دیوانی شروان را در عهد خواقین شروان صد تومان ذکر کرده، گوید در زمان وی (دوره‌ی ایلخانان) یازده تومان و سه هزار دینار بر روی دفتر است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۹۲).

۶. براساس وثیقه‌نامه‌ای که در گزارش‌ها به آن اشاره شده، بعضی محال شروان وقف حرمین شریفین مکه و مدینه بوده است و اهالی شروان سالانه چند خروار ابریشم (شصت خروار به روایتی) به خادم حرمین شریفین (سلطان عثمانی) پرداخت می‌کرده‌اند (واله

و عصای زهدات را نیزه جلادت گردانیدن جهت چه بود؟» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۲).

آوازه غارت‌گری و تاخت و تازهای صوفیان صفوی در منطقه چرکس که بی‌اعتنا به اخطارهای شروان‌شاه صورت می‌گرفت، سرزمینی که هم‌پیمان و خراج‌گذار شروانیان بود (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۷۲)، کار را بر شروان‌شاه دشوار کرد. او که با جهان‌شاه قراقویونلو رابطه دوستانه داشت و تا این زمان از جانب شیخ جنید و پیروانش احساس خطر نکرده بود، این نیرو را به عنوان عامل تهدید کننده در کانون توجه خود قرار داد و دریافت که مصالحه با شیخ به سود وی نیست. از طرفی درگیری با شیخ جنید نیز بدون اتکا بر یک نیروی حامی و پشتیبان دور از تدبیر بود. زیرا شیخ جنید حامی توانمندی چون اوزون حسن داشت. در این اوقات نامه شیخ جعفر عموی جنید به دست شروان‌شاه رسید که داعیه «ولایت» جنید را رد می‌کرد و او را به طغیان و پیشه ساختن یاغی‌گری متهم می‌کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۶۰۳/۲). این نامه برای شروان‌شاه تردیدی باقی نگذاشت که اگر دفع شر جنید نکند فرصت جبران نخواهد یافت. از این رو به تدارک سپاه و لوازم جنگ پرداخت. او سفیری را نزد ابوالمعصوم خان حاکم طبرسران که تابع شروان بود فرستاد و از وی نیروی جنگی طلب کرد. حاکم طبرسران نیز پنج هزار سپاهی برای او ارسال کرد. شروان‌شاه توانست سپاهی ۳۰ هزار نفره تدارک ببیند (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۲۹).

در یکی از گزارش‌های متأخر به نکته‌ای اشاره کرده که گویا اوزون حسن نیز سعی داشته است به گونه‌ای، جنید را در جای دیگری سرگرم سازد، اگر نگوییم که قصد داشته او را از میان بردارد. در این گزارش آمده است که بعضی از مورخان برآنند که چون حسن بیگ از حرکات و خیالات شیخ رمیده بود و نمی‌خواست که

قاتل او شود، شروان‌شاه را از روی خیرخواهانه تزویری برای شیخ جنید دشمن قرار داده و او را تشویق به جنگ او نموده بود (اسپناچی، ۱۳۷۹: ۲۹). اگر به این گفته بتوان استناد کرد که جهان‌شاه نامه‌ای برای امیر خلیل‌الله نوشته و از او خواسته که از فرصت پیش آمده استفاده نماید و «جنید و لشکریانش را هنگام عبور از جنگل‌های شروان مورد حمله قرار دهد و همگی را نابود کند تا بعد از آن شروانیان و قراقویونلوها از شر او آسوده گردند» می‌توان احتمال داد که جهان‌شاه نیز نیرویی را برای یاری رساندن به شروان‌شاه گسیل کرده و از جنبه سیاسی نیز حمله او را به جنید مورد حمایت قرار داده است (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۴۷: ۱۰۴).

اگر این گزارش‌ها را نیز نادیده بگیریم، این نکته مورد اذعان است که «قزلباشان که دائماً به گرجستان و داغستان و خاک چرکس حمله می‌کردند، هر بار از متصرفات شروان‌شاه می‌گذشتند. شروان‌شاهان که سنی و متحد گرجستان بودند این لشکرکشی‌های قزلباشان را برای کشور خویش خطرناک می‌دانستند و این بدگمانی ایشان بی‌اساس نبود و گاهی می‌کوشیدند راه عبور را بر قزلباشان سد کنند» (پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴: ۴۷۳).

اما جنید که تصرف شروان را با وجود جهان‌شاه و شیخ جعفر که سر راه قدرت‌یابی او در اردبیل بودند، یک هدف مهم در آرمان سیاسی خود می‌پنداشت، فرستاده شروان‌شاه را که حاصل پیام تخلیه شروان از نیروهای صفوی بود به دار آویخت (هینتس، ۱۳۶۱: ۵۳) و به قصد تصرف شروان راهی شد. سلطان خلیل شروان‌شاه نیز «از زوال ملک اندیشناک شده با لشکری در قبه کوه‌پایه شروان به مدافعه شتافته» (غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۹) و «به اغوای طاغیان طبرسران کوس مخالفت سلطان جنید کوفته مانع رفتن او به جانب

مناسب راه، قریه قوریان^{۱۱} از نواحی قبه و قلهان که بعدها حضره گفته شد، نام برده است و می‌افزاید که بعد از صد سال شاه تهماسب اول صفوی بارگاهی بلند بر سر قبر او بنا کرد که به صورت زیارتگاه مردم آن حدود درآمد (ر.ک: باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

در برخی منابع عصر صفوی تاریخ کشته شدن شیخ جنید به سال ۸۶۰ هـ.ق. / ۱۴۵۵ م. آمده است (ر.ک: غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۶۲؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۰۹؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۹۵) که با توجه به ارتباط جنید با آق‌قویونلوها در سال ۶۲-۸۶۱ هـ.ق. / ۱۴۵۷-۱۴۵۶ م. و این که او در سال ۸۶۴ هـ.ق. / ۱۴۵۹ م. به منطقه چرکس برای جهاد رفته، روملو تاریخ این واقعه را «در روز پنج‌شنبه عاشر جمادی‌الاول» همین سال ذکر کرده است (روملو، ۱۳۸۴: ۶۰۳/۲)، قابل تأمل است. بدین ترتیب، با قتل جنید، حکومت شروان‌شاه به حیات خویش ادامه داد اما هدف سیاسی شیخ که دست‌یابی به قدرت و حکومت بود تحقق نیافت. لیکن این رؤیا را جانشینان او ادامه دادند تا آن‌جا که توانستند دولت شروان‌شاهی را از پای درآورند. از شرح حال جنید، «تصویری از یک روحیه نا آرام با جاه‌طلبی‌های سیاسی و استعداد نظامی اما نه در قالب یک مصلح دینی، به دست می‌آید» (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۷۲). شیوه زندگی او ممکن است موجب حیرت و دلیل انتقاد برخی از معاصرانش بوده باشد، به خصوص آنان که به نمونه زندگی عابدانه نیاکان مشهورش پای‌بند بودند. او نمونه کمال مطلوب یک رهبر طریقت نبود که زندگی‌اش سراسر مجاهدت دینی و تلاش برای نیل به کمال در طریقت صوفیانه باشد. آن‌چه جنید برای آن تلاش می‌کرد، موقعیت سیاسی و کمک‌های نظامی طرفدارانش بود که می‌توانست به او در کسب موفقیت کمک کند. جلوه‌های شخصیتی‌اش بر عناصر ماجراجوی قبایل ترکمن که به دیدارش می‌رفتند تأثیر

چرکس گردید» (منشی، ۱۳۷۷: ۱۸/۱). دو لشکر در منطقه طبرسران رویاروی هم قرار گرفتند و «صوفیان که در صومعه ذکر چهار ضرب کردند از شش جهت به طعن ضرب پرداختند و به جای تسبیح در گردون خویش در رقاب مسلمانان کمند می‌انداختند» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۲). اما این درگیری فرجام خوبی برای مریدان صفوی در بر نداشت، زیرا شیخ جنید در راه رسیدن به اهداف سیاسی خود در این نبرد جانش را از دست داد. درباره کیفیت قتل و محل دفن شیخ جنید، گزارش‌های متفاوتی موجود است، به نقل خنجی، او در معرکه نبرد کشته می‌شود و سرش را «که از سودا در طاس گنبد خضرا نگنجیدی، در طشتی پیش امیر [خلیل] کشیدند و خلائق شروان [از شر] آن قیامت در کنف عافیت و سلامت پناهندند» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۲). به روایتی «به دست اعدا گرفتار گردید و به حکم شروان‌شاه شربت شهادت چشید» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۲۶/۴). یا این‌که «تیری از شست بداختری رهایی یافته رشته عمر آن سلطان ولایت نشان القطار پذیرفت (روملو، ۱۳۸۴: ۶۰۴/۲).

اما مؤلف عالم‌آرای صفوی می‌نویسد که در این نبرد شیخ جنید هدف تیری قرار گرفت، صوفیان جنازه او را برداشتند و به اردبیل آوردند و در آن‌جا در کنار مرقد آبا و اجدادش به خاک سپردند (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۲۹). اسکندریگ ترکمان نیز ضمن نقل روایتی مشابه روایت عالم‌آرای صفوی از منابع دیگر، ظاهراً آن را نمی‌پذیرد و در ادامه می‌گوید: آن‌چه که به این حقیر معلوم گشت آن است که جمعی از مردم طبرسران که همیشه هواخواه این سلسله علیّه بودند، جسد مطهر آن حضرت را از جنگ‌گاه بیرون آورده، در محل مناسب مدفون ساختند و اکنون آن مقام شریف مهبط انوار فیض و رحمت و مطاف مردم آن ولایت است (منشی، ۱۳۷۷: ۱۸/۱). در گلستان ارم، این محل

گذاشت. از طرف دیگر او به درستی دریافته بود که باید موفقیت خود را در رقابت بین دو اتحادیه قراقویونلو و آق‌قویونلو جست‌وجو کند. انگیزه غزا بر ضد اقوام غیر مسلمان، تأمین اقتصادی نیروهای نظامی همراه او، طمع برای کسب غنایم و روح ماجراجویی هوادارانش در تصمیم او به لشکرکشی به قفقاز مؤثر بود که از قضا شروان در مسیر حرکت او قرار داشت (ر.ک: رویمر، ۱۳۸۰: ۲۶۹ و ۲۷۲).

شیخ حیدر و شروان‌شاهان

پس از مرگ شیخ جنید، (در سال ۸۶۴ هـ.ق./ ۱۴۵۹م) رهبری مریدان صفویه بر عهده فرزندش حیدر قرار گرفت. حیدر که ثمره‌ی ازدواج جنید با خدیجه بیگم خواهر اوزون حسن بود و «از این دو حیث انوار هدایت و سلطنت از ناحیه همایونش ظهور داشت» (خواندامیر، ۱۳۷۰: ۲۹) در دامان دایی خود رشد یافت و سپس دختر دایی خویش، علم‌شاه بیگم (عالمشاه، حلیمه بیگم آغا و مارتا) را به زنی گرفت (غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۶۲). این ازدواج نیز همانند ازدواج پدرش از پیامدهای سیاسی برای طرفین برخوردار بود که مهم‌ترین آن استفاده از توان یک‌دیگر در رفع شر دشمنان بود. شیخ حیدر در این ایام به اقداماتی نیز در راستای اهداف پدرش دست زد و عده‌ای از خلفا را به نواحی مختلف اعزام می‌کرد تا از پراکندگی مریدان جلوگیری کند. در واقع این خلفا نقش رابط بین مراد (شیوخ صفوی) و مریدان را در دوردست‌ها و نیز وظیفه‌ی جمع‌آوری نذورات و هدایای مریدان و رساندن پیام‌های شیوخ طریقت را به پیروان برعهده داشتند. اوزون حسن در سال ۸۷۲ هـ.ق. ۱۴۷۶م. با تکیه بر توان نیروهای نظامی خود و حضور صوفیان صفوی در سپاهش توانست دشمن

مشترک خود و صفویان، یعنی جهان‌شاه قراقویونلو را شکست داده، او را به قتل برساند. با حذف جهان‌شاه از عرصه قدرت، شیخ جعفر نیز که حامی خود را از دست داده بود، ناگزیر دست از مخالفت کشید و زمینه برای ورود حیدر به اردبیل مساعد شد. او که اینک به سن ۸ سالگی رسیده بود، با حمایت و پشتیبانی دایی خود اوزون حسن به اردبیل رفت و «با وجود صغر سن سجاده شیخوخیت در چله‌خانه اردبیل را بدو تفویض فرمود» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۵). در دوره‌ی سلطنت اوزون حسن حتی شروان‌شاه به وی خراج سالانه می‌پرداخت (ر.ک: کنتارینی، ۱۳۸۱: ۱۹۵).

در این فضای مساعد، شیخ حیدر اقدامات مهمی را در جهت تقویت بنیان نهضت صفویه و گسترش دامنه آن و افزایش تعداد مریدان و تبلیغات عقیدتی گسترده انجام داد. او که همانند پدر از روحیه‌ای ناآرام و ماجراجو برخوردار بود تا زمانی که اوزون حسن زنده بود، از فرصت استفاده کرد و توانست موقعیت مذهبی و سیاسی خود را رونق بخشد. او همچنین تلاش کرد که با متحدالشکل کردن مریدانش به کلاه دوازده ترک سرخ رنگ (کلاه قزلباشی یا تاج حیدری) به جای طاقیه ترکمانی، و درآوردن مریدان در هیأت یک رزمنده آماده کارزار، آن‌ها را از دیگران مجزا نماید. در اثر این تبلیغات و فعالیت‌ها، موجی از مریدان صفوی از اقصی نقاط به ویژه آناتولی، شام و تالش به سوی اردبیل روان شدند که انگیزه‌ی ظاهری آن‌ها زیارت بقعه و شیوخ طریقت اردبیل (و به تعبیر خودشان، زیارت زنده‌ها) بوده است (ر.ک: خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۷. زنو، ۱۳۸۱: ۲۵۹؛ قرمانی، ۱۴۱۲: ۱۱۵/۳؛ سومر، ۱۳۷۱: ۱۷). شیخ حیدر در پی رسیدن به هدف اصلی خود که عملیات جهادی در منطقه قفقاز و به ویژه تصرف شروان که آرزوی تحقق نیافته پدرش بود، اقدامات خود را گسترده کرد. مریدان را سازمان داد و آن‌ها را

سریع‌السير بودند. برای هر هزار نفر، خلیفه تعیین کرده بود (اسپناچی، ۱۳۷۹: ۳۰).

اما مورخان عصر صفوی این فعالیت‌ها را با مقوله‌ی غزا و جهاد و پیوند سلطنت صوری با سلطنت معنوی که شیخ حیدر و پدرش در پی آن بودند، مرتبط می‌کنند. برای نمونه واله اصفهانی درباره شیخ حیدر می‌نویسد: «ادراک ثنوبات غزا و جهاد را پیشنهاد همت والا داشت و نقش فرمانروایی بلاد و عباد بر صحیفه خاطر قدس مناظر می‌نگاشت... و روز به روز کوکب اقبالش بر مدارج سروری و معارج بلنداختری صعود می‌نمود تا سلطنت صوری علاوه پادشاهی معنوی شد و خرقه‌ی درویشی به تشریف پادشاهی و طاقیه ترکمانی به تاج شاهی تبدیل یافت» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۲؛ نیز ر.ک: منشی، ۱۳۷۷: ۳۴/۱-۳۳). در یک ارزیابی، شیخ حیدر با توسل به چند اقدام اساسی، توانست زمینه‌ها و شرایط را به نفع هدف سیاسی خود آماده سازد: ۱. افزایش دامنه‌ی فعالیت‌ها و جذب مریدان از نقاط مختلف به سوی بقعه اردبیل، ۲. تمایزبخشی هویتی به نیروهای قزلباش در برابر نیروهای ترکمانی، ۳. تبدیل خانقاه اردبیل به مرکز تهیه و تدارک سلاح جنگی، ۴. تبدیل مریدان به یک نیروی نظامی مجهزاً آماده نبرد با آموزش‌های رزمی، ۵. برانگیختن انگیزه عقیدتی و روانی جهاد و انتقام در میان پیروان خود با فعالیت‌های فکری و تبلیغی، ۶. گسترده کردن اقدامات جهادی در نواحی مسیحی‌نشین قفقاز، ۷. بهره‌گیری از اوضاع و شرایط سیاسی به طرق مختلف، ۸. شخصیت‌سازی مذهبی همراه با کسب شهرت سیاسی - نظامی، ۹. و سرانجام دستیابی به اسرا و غنایم و تقویت موقعیت اقتصادی نهضت و نیروهای رزمی. اما شیخ حیدر با همه بلندپروازی و ماجراجویی، شخص باهوش و کاردانی بود. در این برهه از زمان با توجه به شرایط سیاسی، حزم و احتیاط را از دست

به ابزار و ادوات جنگی مجهز کرد و به آموزش نظامی نیروها برای مقابله با دشمن پیش رو پرداخت. در این راه وی با بهره‌برداری از مذهب از ایمان راسخ مریدان به خود سود جست و انگیزه جهاد علیه کفار را و حس انتقام از پادشاه شروان را در آن‌ها برانگیخت. روزبهان خنجی در عبارتی که نشان از بغض و ستیزه‌جویی او با شیخ دارد و سعی می‌کند با اتهام بددینی و اباحی‌گری به او خط بطلان بر عقاید شیخ بکشد، شور و اشتیاق مریدان را در پیوستن به شیخ این گونه به قلم کشیده که: «خلقی از مردم روم و تالش و سیاه‌کوه در موکبش مجتمع گشته گویند همگنان او را معبود خویش می‌دانستند و از وظایف نماز و عبادات اعتراض کرده جنابش را قبله و مسجد می‌شناختند. شیخ همه‌ی این اباحت را برای ایشان ترویج داده قواعد شریعت خرمیان بابکی در میان‌شان نهاد» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۷).

این مورخ درباره سلطان یعقوب و هواخواه آق‌قویونلو که به شدت با فعالیت‌های سیاسی نظامی شیوخ صفوی مخالف بود و آن را خروج از شیوه پارسایی و دین‌داری مردان طریقت می‌دانست، اقدامات نظامی شیخ حیدر را در خانه و خانقاه اردبیل به روشنی تصویر کرده است. به نوشته وی، شیخ حیدر پس از ورود به اردبیل، «به جای درس مقامات معنوی، داستان طامات پهلوی خواندی و به عوض قلم بر کتاب جلیل، شمشیر بر کلاب اردبیل راندی، در خانه‌اش جز کمان چله‌گیر نبود و در خلوتش جز شمشیر سالکی به قطع طریق صفا مشغول نه. در اسحر که مشایخ ابرار جان سوزی و سینه‌خراشی کنند، او سپردوزی و تیرتراشی می‌کرد و در عشایا که سالکان سر مراقبت پیش افکنند، او به تیغ جفا سر مردم بر می‌داشت.» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۵) اسلحه صوفیان قزلباش مرید حیدر، شمشیر و تبر و نیزه و خنجر و تیر و کمان و قدری هم تفنگ فتیله‌دار بود و غالب قشونش سواره، باقی نیز از پیادگان

نداد. سعی کرد ناسنجیده اقدامی از او سر نزنند که حساسیت دشمنان را برانگیزاند. زیرا با مرگ اوزون حسن در سال ۸۸۲ هـ. ق. ۱۴۷۸ م.، پسرش یعقوب که روابطش با شیخ حیدر دوستانه نبود به جایش نشست. از سوی دیگر، سلطان فرخ‌یسار که به جای پدرش خلیل‌الله، شروان‌شاه شده بود، با سلطان یعقوب آق‌قویونلو اتحاد و وصلت خانوادگی برقرار کرده بود و توانسته بود دولت خود را قدرتمند سازد. از این رو هرگونه اشتباه محاسبه در طراحی عملیات نظامی ممکن بود تمام اقدامات صفویان را بر باد دهد. با وجود چنین قدرت مرکزی قوی، ترکمانان آق‌قویونلو تحت رهبری یعقوب، و شروان‌شاهان که منطقه کنار مرزهای گرجستان را تحت سلطه خود داشتند، غازیان صفوی آزادی عمل برای تحرکات جهادی نداشتند. به اعتقاد مزاولی، صفویان می‌توانستند یکی از این دو جناح، یعنی آق‌قویونلوها را که با آن‌ها پیوندهای نزدیک زناشویی داشتند به بی‌طرفی بکشانند اما هیچ وقت نمی‌توانستند بدگمانی و سوءظن حکام شروان را فرو نشانند. شروان‌شاهان همیشه از فعالیت‌های این غازیان دل‌نگران بودند. وی با بهره‌گیری از نوشته‌ی خنجی، می‌افزاید که «آن‌ها فقط زمانی اجازه گذشتن از سرزمین‌های خود را به طرف شمال، به غازیان دادند که دستورات ویژه‌ای از سوی قدرت مرکزی آق‌قویونلوها در تبریز رد و بدل شد» (مزاولی، ۱۳۶۳: ۱۵۷-۱۵۶). با آگاهی‌ای که شروان‌شاه از اهداف شیوخ صفوی و مریدان صفوی آنان در آن منطقه داشت، طبیعی است که نگران اقدامات بعدی آنان باشد. از این رو تدابیر لازم را برای جلوگیری از هجوم آن‌ها تدارک می‌بیند و روابط خود را با دولت آق‌قویونلو توسعه می‌دهد. به هر روی، شیخ حیدر برای درازمدت نمی‌توانست سیاست صبر و انتظار را پیشه سازد. او که مریدان خود را به تسلیحات جنگی تجهیز کرده بود و

سازمان رزمی منظمی سامان داده بود و شور و هیجان مذهبی نیروهایش را در حرکت به سوی عملیات جهادی برانگیخته بود، تصمیم به غزا علیه کفار چرکس گرفت و طی نامه‌ای از سلطان یعقوب اجازه خواست که به این پیکار عازم شود. او در این نامه، کار خود را غزا علیه کفار خواند تا وانمود کند که در این لشکرکشی هیچ انگیزه و اهداف سیاسی دیگری را دنبال نمی‌کند. چون راه گذر به سرزمین چرکس‌ها از شروان می‌گذشت، اجازه شروان‌شاه نیز لازم بود اما شیخ حیدر که می‌دانست شروان‌شاه اجازه عبور به او نمی‌دهد، سلطان یعقوب را واسطه کرد تا این اجازه را برای وی بگیرد. سلطان یعقوب با اعتماد به دعوی حیدر مبنی بر غزا علیه کفار به او اجازه انجام عملیات داد و مکتوبی نیز خطاب به شروان‌شاه نوشت و از او خواست تا به شیخ اجازه‌ی عبور دهد. با این تمهیدات، صفویان صفوی نخستین لشکرکشی خود را به آن سوی سرزمین شروان در سال ۸۸۸ هـ. ق. ۱۴۸۳ م. از طریق ولایت شروان انجام دادند. شیخ حیدر به همراه ده هزار صوفی و مرید خود از دربند عبور کرد و توانست تعداد زیادی از چرکس‌ها را به قتل رساند و افراد زیادی را به عنوان برده با خود به اردبیل آورد. او از غنایم به دست آمده و از اسرایی که گرفته بود بخشی را به دربار سلطان یعقوب پیشکش کرد (ر.ک: خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۱). ظاهراً شیخ حیدر بخش عمده‌ای از این غنایم را صرف تهیه اسلحه و آلات و ادوات جنگی کرد (هیئتس، ۱۳۶۱: ۹۹) چرا که برای تکاپوهای نظامی بعدی به این تجهیزات نیاز داشت. این پیروزی، هم در روحیه نظامی و هم در وضعیت اقتصادی نیروهای صفوی بسیار مؤثر بود. در پی آن، شیخ حیدر در اردبیل که علاوه بر دارالارشاد بودن، مرکز سیاسی و تصمیم‌گیری او در جهت اهداف اصلی‌اش بود، به تجدید قوا پرداخت و نیروهای نظامی خود را

پی‌درپی شیخ حیدر در لشکرکشی به منطقه چرکس، کسب غنایم و اسرای فراوان، از جنبه سیاسی و نظامی موجب شهرت او شد. سلطان یعقوب که از افزایش روزافزون پیروان شیخ حیدر و پیروزی‌های او در هراس بود و قدرت صوفیان صفوی را در اردبیل بر نمی‌تابید، با سعایت بعضی از اطرافیانش، شیخ حیدر را برای روشن ساختن پاره‌ای از مسائل به تبریز فراخواند. هینتس به شورش در دربار سلطان یعقوب اشاره می‌کند که گویا شیخ حیدر در آن دست داشته و این موضوع را سبب تشدید نگرانی سلطان یعقوب می‌داند (هینتس، ۱۳۶۱: ۱۰۰). شیخ حیدر که نمی‌خواست یعقوب را به مخالفت علیه خود برانگیزاند، با دوراندیشی خاصی بدون تشریفات مرسوم، با «کهنه خرقه در بر و چرکین طاقیه بر سر با دو سر مفلوک [میردانش] ارباب فقر و سلوک به تبریز آمد» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۰). اما به جای این که مستقیم به دربار سلطان یعقوب برود در تکیه شاه حسین جلایر اقامت گزید. نکته جالب توجه رفتن بزرگان حکومتی و شخص سلطان یعقوب به تکیه برای عرض خیر مقدم و دیدار با شیخ است که نشان از مقام و پایگاه بلند اجتماعی شیخ حیدر دارد و احترامی است که هنوز سلطان آق‌قویونلو برای این خاندان قائل بود. سرانجام حیدر توانست در جلسه‌ای که روز دیگر در دربار برگزار شد به رغم اصرار بزرگان و امرا مبنی بر ضرورت جلوگیری از اقدامات شیخ و میردانش، با نظر حمایتی سلطان یعقوب که از دید وی هنوز از شیخ و میردانش کاری خلاف اسلام و یا توطئه‌ای علیه حکومت صورت نگرفته و نشاید که خون بی‌گناهی ریخته شود و پیوند خویشی بریده شود (رک: خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۱) به این اکتفا کردند که شیخ سوگند بخورد که هیچ اقدام مخالفی صورت ندهد. او که موقعیت خود را در خطر می‌دید و به اهداف خود

سازمان‌دهی کرد و بار دیگر در سال ۸۹۲ هـ. ق. ۱۴۸۷م. رهسپار دیار چرکس و داغستان شد. این بار نیز توانست با موفقیت غنایم و اسرایی که تعداد آن‌ها را شش هزار نفر ذکر کرده‌اند، به اردبیل بیاورد. (روملو، ۱۳۸۴: ۲ / ۶۱۴) لشکرکشی‌ها و پیروزی‌های شیخ حیدر و غارت و غنایم وی در گزارش‌های ونیزیان دیدار کننده از ایران آن دوره نیز منعکس شده است. بازرگان گمنام ونیزی با ذکر این نکته که پیروان شیخ حیدر وی را چون قدیس می‌پرستیدند و مانند رئیسی اطاعت می‌کردند و نیز جماعتی از پیروان او در نقاط مختلف ایران و آناتولی و قرامان به سر می‌برند، نوشته است که او «کراراً با پیروان خود در سرزمین چرکس‌ها تاخت و تاز می‌کرد و آن دیار را به باد غارت می‌گرفت و در بازگشت، بندگان بسیار و غنایم فراوان برمی‌گرفت و با مسرتی عظیم به اردبیل می‌آمد» (بازرگان ونیزی، ۱۳۸۱: ۳۰-۴۲۹-۴۲۹). مشابه این عبارت در سفرنامه کاترینوزنو نیز آمده است. در گزارش زنو آمده که در زمان حیدر، فرقه او چنان حیثیت و اعتبار یافت که دیگر افراد خاندان آق‌قویونلو راه زوال و انحطاط سپردند. شیخ حیدر را باید ولی یا خواجه و یا پیامبری خواند که با تبلیغ آیین خود مریدان و مردمانی که هوادار آیین وی بودند بر خود گرد کرد و چنان در کار خود کامیاب شد که همه او را از اولیاءالله و وجودی تقریباً الهی می‌پنداشتند. شیخ حیدر، خود را سر کرده فرقه‌ای غارتگر ساخته بود و تا دورترین نقاط مانند سرزمین چرکس‌ها تاخت و تاز می‌کرد و همه جا را به باد یغما می‌گرفت و عده‌ی بی‌شماری را اسیر می‌کرد و به اردبیل می‌آورد. با این دست‌اندازی‌ها گذشته از غنایمی که از راه غارتگری به دست می‌آورد چنان بلندآوازه شد که به زودی همه بزرگان فرقه‌اش پشتیبان او شدند (زنو، ۱۳۸۱: ۲۵۹ و مشابه آن در آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۲۴). موفقیت‌های

می‌اندیشید پذیرفت و قاضی‌القضات، شیخ را سوگند داد و توانست از این مهلکه جان به در برد. خنجی بر این باور است که شیخ در سوگند خود راسخ نبود و ترفندی بود که برای خلاص شدن به کار برد. «چون طایر محبوس در قفس به جانب اردبیل بالش بگشادند. شیخ از شادی می‌پرید و به جانب اردبیل می‌دوید، [عهد] و سوگند نزد او بی اعتبار و عفونت او را سزاوار.» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۱) شیخ حیدر پس از بازگشت به اردبیل، خود را برای نبرد بزرگی علیه حکومت شروان‌شاه آماده می‌ساخت. زیرا او تا کنون دو نبرد موفقیت‌آمیز انجام داده و توانسته بود آوازه‌ای برای خود کسب کند. از طرفی نمی‌خواست زحمات چندین ساله‌ی خود و پدرش جنید را نادیده گرفته و از آن‌ها دست بکشد. گرفتن انتقام خون پدر از شروان‌شاه نیز انگیزه لازم را در او ایجاد می‌کرد. با این حال دوراندیشی و احتیاط را از دست نداد. برای این که خشم سلطان یعقوب را برنیاگزید و از جانب وی خیالش آسوده باشد از نفوذ مادرش که عمه سلطان یعقوب بود استفاده کرد تا اجازه حمله به مناطق چرکس را از او دریافت کند. خدیجه بیگم در دیدار با یعقوب توانست خواسته پسرش را که همانا رفتن مجدد به غزای چرکس و نیز جلب رضایت شروان‌شاه برای اجازه عبور مریدان از شروان بود، کسب کند. حاکم آق‌قویونلو همچون گذشته شروان‌شاه را راضی نمود تا به شیخ حیدر و نیروهایش اجازه عبور دهد (ر.ک: خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۵-۲۷۴).

بدین ترتیب شیخ حیدر در سال ۸۹۳ هـ. ق/ ۱۴۸۸م. عازم شروان شد. در این لشکرکشی که شیخ، لقب سلطان بر خود نهاده بود و مریدانش تاج قزلباشی بر سر نهاده بودند، در بین راه گروه گروه از هواداران که از مردم تالش و سیاه کوه و قبیله شاملو بودند به او پیوستند. (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۵) زمانی که از رود گُر که

مرز آبی برای ورود به ولایت شروان بود گذر کردند، ابتدا نواحی جالپرت از توابع بردع را غارت کردند. سپس شیخ حیدر برای کسب اطلاع از اوضاع شروان، سفیری را نزد شروان‌شاه فرستاد تا موافقت‌نامه سلطان یعقوب مبنی بر اجازه‌ی عبور از دربند را به او ابلاغ کند. در این اوقات، شروان‌شاه که در حال صلح و آرامش به سر می‌برد، لشکریانش را پراکنده ساخته و به جز عده‌ای از امرا و سرداران کسی در خدمتش نبود و نیز مشغول تدارک برپایی جشن عروسی پسرش بود. چون سفیر به شروان رسید، شروان‌شاه مقدم او را گرمی داشت و چند جامه زره و چند سر اسب و مقداری تجهیزات نظامی به نیت کمک در امر جهاد همراه ایلچی فرستاد (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۵). فرستاده شیخ چون نزد او بازگشت با تشریح موقعیت شروان‌شاه به او توصیه کرد که فرصت را مغتنم شمرده و کار حکومت شروان را یکسره کند. لشکرکشی‌های پیشین شیخ و حتی تحرکات آغازین سومین حمله او چیزی جز یغماگری و ویرانی در پوشش غزا و جهاد نبود و مریدان نیز جز غارت و غنیمت‌هدفی را دنبال نمی‌کردند (زنو، ۱۳۸۱: ۲۵۹). اینک فرصتی فراهم شده بود که افزون بر این مطامع، انتقام خون پدر را گرفته و پایه‌های حکومتی را که سال‌ها در طلب آن رنج فراوان کشیده بودند بنیان گذارد. از این رو با فرستاده شروان‌شاه که همراه ایلچی آمده بود به تندی برخورد کرد و پیغامی برای شروان‌شاه فرستاد که «ما ساز جنگ کرده متوجه تو شدیم به قصاص قطره‌ای از خون پدر عالمی را بی سر خواهیم کرد» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۵). آن‌گاه روزی را برای جنگ تعیین کرد در حالی که اسب فرستاده شروان‌شاه را از او گرفت، او را با پای پیاده راهی شروان کرد. فرستاده توانست یک روز پیش از موعد جنگ، خبر را به شروان‌شاه برساند. شروان‌شاه که فرصت کافی برای تهیه اسباب و لوازم جنگ

آق‌قویونلو بشناسد و تعهد کند که به محض نخستین احضار به یاری وی شتابد (روملو، ۱۳۸۴: ۸۷۶/۲ و پطروشفسکی، ۱۳۶۲: ۳۸۹).

سلطان یعقوب که از زمان روی کار آمدنش با دو رقیب جدی یعنی شیخ حیدر و فرخ‌یسار شروان‌شاه رو برو بود بهترین چاره را در اختلاف‌اندازی بین آن دو دید تا هر دو را تضعیف نماید و بتواند بهره‌برداری لازم سیاسی را به سود خود بنماید و اینک زمان مساعد فرا رسیده بود (سلماسی‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۷). اگر به گفته مؤلف تاریخ عالم‌آرای صفوی بتوان استناد کرد، سلطان یعقوب خود در تحریک شروان‌شاه برای مقابله و براندازی شیخ حیدر نقش داشته است زیرا در مکتوبی خطاب به فرخ‌یسار از او می‌خواهد، «زنهار که علاج سلطان حیدر را بکن و چون به جنگ تو می‌آید او را بکش و مریدانش را تمام قتل عام کن که من تلافی این معنی با تو خواهم کرد و با تو قرابت و خویشی می‌کنم و دختر تو را قبول کردم» (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۳۱). همین مؤلف در ادامه می‌گوید که حاکم شروان در جواب مکتوب یعقوب نوشت اگر راست می‌گویی و فردا مطالبه خون سلطان حیدر را نمی‌کنی، خود نیز لشکر بفرست. یعقوب هم سلیمان سلطان و بیژن سلطان اوغلی ترکمان را با ده هزار نفر فرستاد و خود نیز در پی آن‌ها عازم شد (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۳۱). دشمنی سلطان یعقوب با شیخ حیدر حتی پیش از تحریکات نظامی شیخ به زمان حمایت‌های اوزون حسن از وی برمی‌گردد. او حتی وقتی به سلطنت رسید بر سرگذاشتن تاج حیدری را منع کرد و به سبب «حسد و رشک» با اولاد شیخ صفی به مخالفت پرداخت. (مجهول‌المؤلف، ۱۳۶۳: ۳۱) سعایت و ستیزه‌جویی اطرافیان یعقوب با شیخ و نمایش قدرت صفویان نیز در تحریک دشمنی سلطان یعقوب با شیخ حیدر مؤثر بود. از سوی، سلطان حیدر نوهی دختری اوزون حسن

نداشت، اموال و اعضای خانواده خود را به همراه مردم شماخی (تخت‌گاه ولایت شروان) به قلعه گلستان در نزدیکی شماخی فرستاد و خود با اندک نیرویی که در خدمت داشت به مقابله برخاست اما به زودی با غلبه شیخ، شکست خورده، مجبور به عقب‌نشینی و تحصن در قلعه گلستان شد. شیخ حیدر محاصره این قلعه را به دلیل استحکامات آن صلاح ندید، در نتیجه به شهر شماخی هجوم برد و آن را غارت کرد و بسیاری از مردم را کشت. بنا به گزارش خنجی که با اغراق و عبارات تند همراه است، شیخ «تیغ خون‌ریزی در میان مردم شهر [شماخی] نهاد و غریو و ولوله در خلایق افتاد. در شهر شروان جوی‌های خون همچون گُر و آرس روان کرد و به قتل عام از خواص و عوام راضی نشد بلکه آتش خشم و کینه دیرینه برافروخت و جملگی شهر را به صاعقه قهر بسوخت...» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۸-۲۷۷). شیخ سپس قلعه گلستان را محاصره کرد. شروان‌شاه ناچار از متحد خویش سلطان یعقوب آق‌قویونلو تقاضای کمک کرد و سفیری را با پیامی نزد او فرستاد که سلطان حیدر پرچم کشورگشایی برافراشته است و اگر شروان را فتح کند در صدد تصرف سرزمین‌های دیگر برخواهد آمد و به زودی در اثر اقدامات او به بنیان قدرت حاکم ترکمانی نیز آسیب وارد خواهد کرد (خواندامیر، ۱۳۷۰: ۳۲-۳۱؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۵۱ و خنجی، ۱۳۸۳: ۲۷۸). با چنین تصویر هراس‌انگیز از رفتار و اهداف شیخ حیدر، سپس از یعقوب درخواست اعزام نیروی کمکی کرد تا بتواند شر صوفیان را دفع کند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۱۰۰. قرمانی، ۱۴۱۲: ۱۱۱/۳). حاکم آق‌قویونلو نیز که به دنبال فرصتی بود تا شروان را که پس از مرگ اوزون حسن از پرداخت خراج شانه خالی کرده بود بار دیگر زیر سلطه خود درآورد، کمک خود را مشروط ساخت تا شروان‌شاه پیمانی امضا کند و خویشتن را تابع سلطان

پادشاه بزرگ آق‌قویونلو محسوب می‌شد و از سوی پدر به خاندان بانفوذ و شوکت صفویان وصل می‌شد، در نتیجه بالقوه شرایط رسیدن به تاج و تخت را داشت. این عوامل می‌توانست مخالفت و دشمنی سلطان یعقوب را علیه وی تحریک کند تا درصدد نابودی‌اش برآید (خواندامیر، ۱۳۷۰: ۲۹). یعقوب به نحو فزاینده‌ای حضور یک نیروی مجهز و تربیت شده صفوی را در حوزه سلطنتش خطری بالقوه برای مقام خود می‌دید (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۸ و سیوری، ۱۳۸۲: ۵۲).

از دیدگاه خنجی، دفع «ظلم و تعدی» شیخ حیدر براساس فتوای شریعت بر سلطان یعقوب واجب بود. به رغم وی، شیخ حیدر در این تعدی و تجاوز یا باغی بود یا قاطع‌الطریق [راهزن] یا صایل [حمله‌برنده، سرکش]. وی سپس با استدلال فقهی و ذکر روایاتی در هر سه مقوله، دفع او را واجب و وظیفه سلطان یعقوب دانسته که این کار را طبق حکم شرع و مروت انجام دهد (ر.ک: خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۹). در مدتی که فرخ‌یسار شروان‌شاه در قلعه گلستان پناه گرفته بود، عده‌ای از امیران نواحی شروان همراه با عالمان دینی شروان لشکر عظیمی فراهم کرده و قاصدی با نامه نزد فرخ‌یسار فرستادند و با تعیین روزی از او خواستند که از قلعه خارج شده و بر شیخ حیدر هجوم برند. از قضا این قاصد در بین راه گرفتار نیروهای شیخ حیدر شد و او توانست از موضع لشکریان و قصد آن‌ها آگاه شود. از این رو شیخ با مریدانش پیش‌دستی کرد و سپاه اعزامی را پیش از آن که بتواند کاری صورت دهد شکست داده و تعداد زیادی از شروانیان کشته شدند. از طرفی فرخ‌یسار بدون آگاهی از شکست شروانیان، خارج شدن شیخ حیدر را از شماخی بر ضعف آن‌ها تلقی کرد و از قلعه گلستان خارج شد و در تعقیب شیخ حیدر رفت اما در بین راه که از قضایا آگاه شد، چون تاب مقابله و ایستادگی در خود ندید و فرصت بازگشت به

قلعه گلستان را نیز نداشت به قلعه‌ای دیگر به نام سلوط (در شمال غربی شماخی در غرب بخش علیای رود آخ‌چای) که قلعه محکم و غیر قابل نفوذی بود پناه گرفت (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۸۳-۲۸۲). سلطان یعقوب سپاهی را برای امداد به شروان‌شاه اعزام کرد. چون شیخ حیدر آگاهی یافت، به دلیل عدم توان مقابله با آن، از طریق شمال شروان راهی دربند شد تا بتواند از آن‌جا بگریزد. او در دربند به قتل و غارت پرداخت و قلعه دربند را که از لحاظ استواری شهرت داشت محاصره کرد و به کمک نقبچیان خود یکی از برج‌های قلعه را منهدم کرد (قمی، ۱۳۸۳: ۳۹/۱).

در این اثنا خبر نزدیک شدن نیروهای آق‌قویونلو به شیخ حیدر رسید. وی که موقعیت مناسبی برای جنگیدن با دو جناح دربندیان و لشکر متحد شروان‌شاه و نیروهای آق‌قویونلو نداشت از محاصره‌ی قلعه دست کشید و به استقبال نیروهای شروانی و ترکمانی شتافت و در برابر آن‌ها موضع گرفت (خواندامیر، ۱۳۵۳: ۴۳۳/۴؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۳۲؛ منشی، ۱۳۷۷: ۲۰/۱). موضع استقرار نیروهای شیخ حیدر در منطقه طبرسران همان جایی بود که چند سال پیش شیخ جنید در آن‌جا با نیروهای شروان جنگید و کشته شد. شیخ حیدر پس از آراستن نیروها، خود در قلب سپاه ایستاد و راست سپاه را به فراپیری قاجار و سمت چپ آن را به حسن بیگ شاملو واگذار کرد. با شروع جنگ، شیخ حیدر و مریدانش با تهور و بی‌باکی به نبرد پرداخته و شیرازه سپاه آق‌قویونلو را از هم گسستند و در آستانه پیروزی قرار گرفتند اما به ناگاه تیری به گلوی شیخ حیدر اصابت کرد و کشته شد. (ر.ک: خواندامیر، ۱۳۷۰: ۳۳؛ خنجی، ۱۳۸۲: ۲۹۴ و عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۳۲-۳۱).

بدین ترتیب غازیان صفوی دومین شیخ خود را در معرکه نبرد با شروان‌شاهیان و آق‌قویونلوها از دست دادند (به سال ۸۹۳ هـ. ق. ۱۴۸۸م) و رؤیای آن‌ها در

مجمع ضلال اعدای شرع نبوی و خصمان طریقه مرتضوی و یاغیان ملک و ملت بودند مژده خذلان ایشان به اولیای آن دولت رسانید...» (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۳۱۱/۱-۳۰۹ و نوایی، ۱۳۷۰: ۶۱۸-۶۱۶). سلطان عثمانی نیز از کشته شدن شیخ حیدر و شکست صوفیان پیرو او ابراز شادمانی کرد و نامه‌ای در جواب سلطان یعقوب برای عرض تبریک ارسال کرد (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۳۱۲/۱-۳۱۱. نوایی و ۱۳۷۰: ۶۲۲). یعقوب همچنین به افتخار این پیروزی امرای مملکت شروانات را به تبریز فراخواند و در جمع امرا، مناطق بازپس گرفته از شیخ حیدر را به فرخ‌یسار سپرد و وانمود کرد که این کمک در برابر امدادی است که پیش‌تر شروان شاهان در راندن سپاه سلطان ابوسعید تیموری که به قراباغ لشکر کشیده بود، به او نموده بودند. سپس در این مراسم جشن به هرکدام از امرای شروان به فراخور رتبه و مقام هدایایی داد (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۹۶-۲۹۵).

بدین ترتیب نهضت صفویه برای دومین بار رهبر خود را در جنگ از دست داد اما توان درونی آن باعث پیشرفت بدون وقفه‌ی آن شد. مورخ دربار سلطان یعقوب، با ذکر عادت ذمیمه‌ی مار از نظر حکما و آسیب‌هایی که به دیگر موجودات می‌رساند می‌گوید بر طبیعت شیخ جنید و شیخ حیدر خلق افعویت حاکم بوده زیرا هر لحظه بر دیار شروان زهر ادبار می‌پاشیدند و هر سال جهت تملک شروان به قصد شرّ، حرکت کرده و شربت عیش هستی مردمان آن ناحیه را مشوب می‌ساختند و به خون‌ریزی و نابودی در آن دیار می‌پرداختند (ر.ک: خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۴-۲۶۳).

سلطان علی میرزا و شروان شاهان

با این‌که دومین تلاش شیوخ صفوی در راه اهداف سیاسی و نظامی خود در منطقه شروان با قتل شیخ

تصرف شروان و تشکیل حکومت بار دیگر به ناکامی گرایید. مریدان شیخ که حتی پس از قتل او با پایمردی در برابر سپاه مخالف ایستادگی کردند که به تعبیر خنجی «در هیچ معرکه‌ای هیچ آفریده‌ای ندیده که بعد از قتل سردار، لشکر بدین‌گونه کارزار کرده باشد» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۹۴) ناچار پراکنده شدند. سر بریده شیخ را یکی از نیروهای آق‌قویونلو نزد سلطان یعقوب برد و او دستور داد که سر را به مدت دو روز به دروازه‌ی شهر تبریز آویزان کنند و سپس به مادرش تحویل دهند (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۹۵). مریدان جسد بی سر حیدر را در طبرسران به خاک سپردند (خواندامیر، ۱۳۷۰: ۳۳) و تا ۲۲ سال بعد که شاه اسماعیل در لشکرکشی دوم به شروان دستور انتقال آن را به اردبیل داد، در آن‌جا باقی ماند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۳۹/۲؛ خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۴۹۳). سلطان یعقوب پس از کشته شدن حیدر، نامه‌ای افتخارآمیز به زبان فارسی برای سلطان بایزید عثمانی نوشت و در آن علت لشکرکشی خود به شروان برای نبرد با شیخ حیدر را توضیح می‌داد و ادعا می‌کرد که او قصد ارسال نیروی کمکی برای شروان‌شاه را نداشته است اما بنا به درخواست فرخ‌یسار حاکم شروان حاضر به همکاری شده است. بررسی متن نامه انگیزه‌های سلطان یعقوب را در ارسال نیرو آشکار می‌سازد. متن نامه شرحی است از برنامه‌های نظامی شیخ حیدر در پوشش غزا و سپس درافتادن او با شروان‌شاه و قتل و غارت او که سلطان یعقوب آن‌ها را آب و تاب داده است و شیخ را به خدعه و تلبیس و تبعیت از اغراض نفسانی و وساوس شیطانی و فتنه‌گری و فساد متهم کرده و آن‌گاه گوید حاکم شروان از وی کمک خواسته و ناگزیر به او مدد رسانده است. در این نامه شمار نیروهای شیخ حیدر را که به «قوم یاغی» تعبیر می‌کند دوازده هزار نفر مسلح ذکر می‌کند و در آخر دلیل نگارش نامه را هم ذکر می‌کند که «چون آن فرقه ضاله و

حیدر ناکام ماند و این بار نیز پیروز این عرصه رقابت، شروان شاه بود که با تکیه بر قدرت آق‌قویونلوها، تاج و تخت خویش را حفظ کرد اما مریدان صفوی به گرد پسر بزرگ شیخ حیدر، سلطان علی میرزا در اردبیل جمع شدند و او را به جای پدر بر سجاده ارشاد نشانند. مریدان پراکنده از اقصی نقاط برای زیارت خانقاه اردبیل رو به این شهر نهادند و شمار جمعیت آن‌ها روز به روز افزایش یافت. با جانشینی علی به ریاست طریقت صفویه و با پادشاه خواندن خویش آرزوهای سیاسی صفویه آشکارتر شد. این قضایا و انتشار گزارش‌هایی مبنی بر این که علی در حال آماده شدن برای گرفتن انتقام پدر است، موجب سوءظن و نگرانی سلطان یعقوب شد. او با ترفندی سعی کرد که از ارتباط مریدان با شیخ خود جلوگیری نماید. از این رو به فرمان وی، سلطان علی و دو برادرش ابراهیم میرزا و اسماعیل میرزا به همراه مادرشان را دستگیر و در قلعه استخر فارس زندانی کردند (عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۳۳؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۶۱-۶۰ و قمی، ۱۳۸۳: ۱/۴۱). حاکم آن‌جا منصور بیگ پرناک در تمام مدت از هرگونه ارتباط آن‌ها با مریدان جلوگیری نمود و هیچ کدام از هواداران حق نزدیک شدن به آن‌جا را نداشت. مدت محبوس بودن سلطان علی و همراهانش چهار سال و نیم به درازا کشید^{۱۳} (قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۰ و غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۶۲).

در ایامی که فرزندان شیخ حیدر در اسارت بودند، سلطان یعقوب در ۸۹۶ هـ. ق. / ۱۴۹۰ م. درگذشت. مورخان عصر صفوی مرگ او را در سی سالگی به مکافات عمل او در واقعه‌ی قتل حیدر می‌دانند چرا که «ندانست هر که با خاندان نبوت و رسالت درافتد برافتد.» این عمل حتی موجب شد که سلسله‌ی آق‌قویونلو نیز به مکافات آن گرفتار شده و برافتد (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۷۲۴). حوادث بعدی که به تزلزل

درونی جمعیت آق‌قویونلو انجامید بار دیگر زمینه را برای نقشه‌های صفویه جهت تصاحب قدرت در ایران میسر نمود. پس از یعقوب، پسرش بایسنقر (که مادرش دختر امیر خلیل‌الله شروان‌شاه بود) به پادشاهی رسید اما یکی از سپهسالاران وی به نام ابراهیم بیگ دانا خلیل مشهور به آیه سلطان با او از در مخالفت درآمد و با آزاد کردن رستم بیگ پسر مقصود میرزا پسر اوزون حسن از زندان قهقهه و تصرف کردستان، در برابر بایسنقر به سپاه‌آرایی برخاست. لشکر بایسنقر در نزدیکی مرند در جنگ با رستم بیگ و آیه سلطان شکست خورد و خود او به شروان نزد دایی و پدر زنش شروان‌شاه فرخ‌یسار گریخت. در نتیجه رستم بیگ با کمک آیه سلطان به تبریز تخت‌گاه آق‌قویونلوها وارد و بر تخت نشست. (عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۳۳) شروان‌شاه فرخ‌یسار که حکومت خویش را مدیون حمایت سلطان یعقوب پدر دامادش می‌دانست که او را در جنگ با شیخ حیدر یاری کرده بود، لشکری از شروانیان مهیا کرد و در اختیار بایسنقر گذاشت تا تاج و تخت از دست رفته خود را بازستاند. انتشار این خبر موجب شد که رستم میرزا برای مقابله با بایسنقر با صلاح‌دید مشاورانش از نیروهای مریدان صفوی بهره گیرد. از این رو دستور آزادی همسر و فرزندان شیخ حیدر را از قلعه‌ی استخر فارس صادر کرد و آن‌ها را به تبریز فراخواند (غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۶۳ و خواندامیر، ۱۳۷۰: ۳۶).

رستم بیگ مقدم آن‌ها را گرامی داشت و به گرمی از آن‌ها استقبال کرد و «پس از وصول، ایشان را با خلایق فاخر و نقود وافر امداد نمود. مصلحت مذکور را از ایشان التماس، و ایشان ملتمس او را مبذول داشته به تهیه اسباب سفر شیروان مشغول شدند» (خواندامیر، ۱۳۷۰: ۳۶ و قمی، ۱۳۸۳: ۴۲/۱). بدین ترتیب رابطه شیوخ صفوی و آق‌قویونلوها که در دوره اوزون حسن

بایستقر به شروان و سلطان علی نیز به تبریز بازگشت (خواندامیر، ۱۳۷۰: ۳۷-۳۶).

در این اثنا اتفاقی رخ داد که طرفین بار دیگر به رویارویی پرداختند و آن اقدام کوسه حاجی حاکم اصفهان بود که با رستم بیگ به مخالفت برخاست و خطبه را به نام بایستقر کرد. چون این خبر به بایسنقر رسید از شروان به امید بازپس گیری تاج و تخت راهی آذربایجان شد. رستم بیگ که در وضعیت خطرناکی قرار گرفته بود بار دیگر از سلطان علی میرزا کمک خواست. وی برای سرکوب شورش کوسه حاجی، قرا پیری قاجار از صوفیان صفوی را به همراه عده‌ای از ترکمانان راهی اصفهان کرد (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۷۲۸؛ واله اصفهانی: ۱۳۷۲: ۶۲. منشی، ۱۳۷۷: ۲۳/۱) و سلطان علی را به همراه آیه سلطان به رویارویی بایستقر و در سپاه شروان فرستاد. شروانیان از رود کر گذشته و در اطراف آهار و مشکین راه را بر لشکر سلطان علی بستند. لشکریان در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند. در این نبرد، با این‌که آیه سلطان ترکمان که زخمی شد فرار کرد و شیرازه‌ی سپاهیان ترکمان از هم پاشید، اما با ایستادگی سلطان علی و کشته شدن بایسنقر توسط وی، شروانیان همراه او تمام اسباب و اموال خود را بر جای گذاشته و به شماخی‌گریختند (عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۳۵). سلطان علی میرزا که توانسته بود سپاه شروان را شکست دهد با افتخار از این پیروزی به تبریز بازگشت و مورد احترام و استقبال رستم بیگ قرار گرفت. چندی بعد به پاداش این خدمت اجازه داد که به اردبیل باز گردد. خبر بازگشت سلطان علی میرزا به مریدان در اطراف و اکناف رسید و آن‌ها برای تبرک جستن و زیارت راهی اردبیل شدند. طبیعی بود که رستم بیگ نمی‌توانست یک قدرت بالقوه را در کنار خود تحمل نماید. او «مانند عموی خود یعقوب، پی برد که امیال سیاسی صوفیان تهدیدی برای موقعیت

و جنید حسنه بود و در اواخر سلطنت یعقوب به تیرگی گراییده بود، بار دیگر حسنه شد اما برای دومین بار همانند اقدام یعقوب، حاکم جدید آق‌قویونلو دو نیروی رقیب خود یعنی شروان شاهان و شیوخ صفوی را رو در روی یکدیگر قرار داد. شکست و زوال هرکدام از طرفین، یک گام آق‌قویونلوها را به مقصود خود نزدیک‌تر می‌ساخت. چنان‌که گذشت در رویارویی پیشین، شیخ حیدر و فرخ‌یسار شروان‌شاه، هر دو طرف آسیب‌های سنگینی متحمل شدند. صوفیان صفوی مرشد و رهبر خود را از دست دادند و شروان‌شاه نیز مجبور به عقد قراردادی شد با این مضمون که تا پایان عمر با سلطان یعقوب دوست باشد و با دشمن او دشمن و «در طریق رعیت‌پروری و عدالت‌گستری بر نهج قویم و صراط مستقیم آن حضرت سلوک» نماید و «در ادای مبلغ پنج هزار تومان تبریزی» که از وی قبول کرده «مطلقاً تعلق و اهمال» ننماید (رک: روملو، ۱۳۸۴: ۸۷۶/۲). با مساعد شدن اوضاع بر اولاد شیخ حیدر در مدت اندکی یک هزار صوفی به گرد سلطان علی جمع شد و رستم بیگ نیز آیه سلطان را با ۲۰ هزار نفر ترکمن در اختیار او قرار داد تا به جنگ شروان‌شاه و بایسنقر برود (عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۳۴ و منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۱۰).

سلطان علی فرصت را غنیمت شمرده «به جهت دفع فتنه بایسنقر و طلب خون جد و پدر به صوب شروان» شتافت. (منشی، ۱۳۷۷: ۲۲/۱) چون آهنگ حرکت لشکر متحد صوفیان با ترکمانان به شروان‌شاه رسید، بایسنقر را با سپاهیان شروانی به کنار معبر رود گُر فرستاد تا از ورود دشمن به ولایت شروان جلوگیری کنند. در کنار رود گُر دو سپاه به صف‌آرایی پرداختند. چند روزی به زدوخوردهای فرسایشی بین طرفین گذشت که برای هیچ کدام ثمری نداشت. در نتیجه

خود او به شمار می‌آید و دریافت که موقعیتش تنها با قتل سلطان علی ننگه‌داری خواهد شد» (سیوری، ۱۳۸۲: ۵۷).

پس سلطان علی را به همراه برادرانش به تبریز احضار و آن‌ها را تحت نظر گرفت و از ارتباط آنان با مریدان جلوگیری نمود اما به این اقدام هم اکتفا نکرد بلکه تصمیم به قتل آن‌ها گرفت تا دفع شرّ شیخ را بنماید. اگرچه با آگاه شدن سلطان علی از نقشه رستم بیگ که توسط یکی از مریدان وی صورت گرفت، سلطان علی به همراه برادران و تعدادی از مریدان سرشناس (از قبیل حسین بیگ لله، دده بیگ تالش، قراپیری قاجار و الیاس بیگ) شبانه از تبریز به مقصد اردبیل فرار کردند و در بین راه نیز تعداد چهارصد نفر از مریدان به آن‌ها پیوستند، با این حال رستم بیگ پس از اطلاع از فرار سلطان علی، نیرویی را به فرماندهی آیه سلطان به تعقیب او فرستاد. سرانجام در یک درگیری نابرابر سلطان علی کشته شد (در سال ۹۰۰ هـ. ق. / ۱۴۹۵ م.) و پیش از مرگ «تاج و دستار خویش از سر برداشته» بر فرق اسماعیل نهاد (روملو، ۱۳۸۴: ۹۰۲/۲؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۳۷-۳۸ و واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۷۳۰-۷۲۹) و او را به هفت تن از مریدان مثل حسین بیگ لله، قراپیری، ابدال بیگ، دده بیگ تالش و دیگران، که بعداً به «اهل اختصاص» شهرت یافتند، سپرد که او و دیگر برادرش را از صحنه نبرد دور سازند.^{۱۴} (ر.ک: عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۳۳) نقل است که سلطان علی پیش از مرگ، اسماعیل میرزا را پیش طلبید و گفت: «امروز من در این جنگ کشته خواهم شد و می‌خواهم که خون مرا و جدّت را از اولاد حسن پادشاه بگیری و این قرعه‌ی مراد به طالع فرخنده تو افتاده و زود باشد که از طرف گیلان با تیغ جهانگیری خروج کنی و به ضرب تیغ، زنگ کفر از روی گیتی برطرف کنی» (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۳۲). این سخن نشان از هدف

اصلی رهبران طریقت صفوی در کسب قدرت سیاسی و تشکیل حکومت دارد که توسل جستن به عملیات جهادی و نیز انتقام‌گیری از دشمنان، علل ظاهری آن را تشکیل می‌داد. بدین ترتیب سلطان علی نیز نتوانست به آرزوی پدر و جد خود که تصرف شروان و پایه‌گذاری حکومت برای صفویان بود جامه‌ی عمل بپوشاند و در این مبارزه باز شروان‌شاهان از خطر انقراض رهایی یافتند و رابطه صفویان با ترکمانان آق‌قویونلو بار دیگر به تیرگی گرایید. پس از پایان نبرد، رستم بیگ که سرمست از این پیروزی بود یکی از امیران ترکمان به نام علی‌خان سلطان چاکرلو را به حکومت اردبیل گماشت و به او دستور داد که برادران فراری سلطان علی را دستگیر و پیروانشان را قتل عام نماید تا بساط این خاندان برچیده شود. در واقع او کشتار پیروان صفویه را در تبریز و اردبیل طرح‌ریزی کرد. با آن‌که علی‌خان سلطان در اردبیل دست به غارت زد و بسیاری از صوفیان صفوی را قتل عام کرد اما به محل اختفای فرزندان حیدر دست نیافت (ر.ک: عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۳۴). شرح جان‌فشانی‌های حامیان و هواداران صفویه در پنهان ساختن و مراقبت از این فرزندان تا رساندن آن‌ها به لاهیجان در خدمت کارکیا میرزا علی از سادات آل‌کیا و تلاش‌های نیروهای ترکمانی در تعقیب آن‌ها به تفصیل در متون تاریخی آمده و نیازی به بیان آن‌ها نمی‌رود.^{۱۵} حاصل این ماجرا آن است که اسماعیل توانست چندین سال نزد کارکیا میرزا علی به سر برد و به آموزش‌های دینی و فنون نظامی از قبیل شمشیرزنی، تیراندازی، پرتاب نیزه و غیره بپردازد. در این مدت از طریق رابطین خود، همان اهل اختصاص، با مریدان در ارتباط بود و از اوضاع و احوال سیاسی نیز کسب اطلاع می‌کرد. تا آن‌گاه که با توجه به اوضاع نامساعدی که گریبان‌گیر دولت آق‌قویونلو شده بود و این دولت دچار دسته‌بندی و

نظامی فراچنگ آید. تلاش‌های جنید در سوریه و آسیای صغیر و یا در کناره دریای سیاه بر بنیاد دولت ترابوزان برای بنیاد گذاشتن یک پایگاه قدرت، به سبب مقاومت‌های رهبران مذهبی سنی، و حضور حکومت‌های محلی و به ویژه دولت‌های توانمند ممالیک و عثمانی، نتیجه‌بخش نبود. در محدوده جغرافیایی اصلی ایران نیز به دلیل وجود دولت‌های ترکمانی قره‌قویونلوها و آق‌قویونلو و تیموریان که در عرصه رقابت و کشمکش به یکدیگر نیز قرار داشتند، عملی شدن رؤیای شیوخ را در تشکیل دولت، به رغم همکاری‌های مشترک و یا وصلت‌های خانوادگی که با این قدرت‌ها انجام دادند، با مخاطراتی همراه می‌کرد که چه بسا موجودیت آن‌ها را تهدید می‌نمود. از این رو، شیوخ صفوی تحرکات نظامی خویش را که بر شور مذهبی مریدان شوریده خود استوار بود در قالب عملیات غزا و شعار مذهبی جهاد با کفار در منطقه قفقاز متمرکز کردند تا بلکه پایگاهی برای بنیاد یک قدرت سیاسی به دست آورند. در واقع طریقت‌سازی، خانقاه‌سازی، نیروسازی مقدمه‌ای بود برای تحقق رؤیای دولت‌سازی که اینک گام‌های عملی آن با لشکرکشی‌های جهادی جنید و حیدر آغاز شده بود. سرنگونی دولت شروان شاهان به سبب موقعیت راهبردی آن که دروازه‌ی ورود به این سرزمین بود و خود نیز از امکانات اقتصادی مهم و قلاع مستحکم و سوق‌الجیشی برخوردار بود، رؤیای دستیابی به قدرت سیاسی را برای شیوخ صفوی آسان می‌کرد. در نتیجه شروان در کانون توجه آن‌ها قرار گرفت و مناسبات دولت مستقر شروان شاهان با قدرت نوظهور شیوخ صفوی را رقم زد. مناسباتی که به رویارویی‌های نظامی خونینی منجر شد و با همه‌ی تلاش‌های رهبران صفوی در عرصه‌ی پیکار، شروان شاهان موجودیت خود را حفظ کردند اما صفویان را در عزم خود مبنی بر

تنازع درونی گشته بود به نحوی که به جنگ‌های خانوادگی کشیده شدند و حکومتشان تجزیه و قدرتشان تضعیف شده بود، اسماعیل شیخ اوغلی حرکت تاریخی خویش را آغاز کرد. بدین ترتیب، با ظهور اسماعیل اول، نهضت صفویه پس از «دو قرن تدارک صبورانه» برای تأسیس سلسله (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۵) و از سر گذاردن حوادث شکننده به‌ویژه قتل سه رهبر اصلی نهضت، با دوراندیشی رهبران و پایمردی پیروان، به هدف اصلی خود که همان رسیدن به قدرت و تشکیل حکومت بود؛ دست یافت.

نتیجه

از بررسی روند مناسبات شیوخ صفوی و شروان شاهان و تأمل در علل و انگیزه‌های رهبران طریقت صفویه اردبیل به روآوری در عرصه‌ی تکاپوهای سیاسی - نظامی می‌توان نتیجه گرفت که بن‌مایه اصلی منظومه فکری رهبران طریقت اردبیل از همان زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بنیان‌گذار این طریقت، رؤیای سیاست و قدرت در لفافه خرقه‌پوشی و کرسی و عظمی سجادهدی ارشاد بوده است. شیخ صفی و پسرش شیخ صدرالدین، طریقت زاهدانه و آرام زاهدیه را به یک طریقت خاندانی با تمایلات سیاسی تبدیل کردند که مورد توجه ارباب دنیا، سلاطین معاصر آنان، قرار گرفت و مناسباتی را با آن‌ها برقرار کردند. جانشینان بعدی آنان، این طریقت سیاسی شده را به عرصه کنش‌گری‌های نظامی و عملیات جهادی وارد کردند و نقطه کانونی این فعالیت‌ها را رؤیای تشکیل حکومت در جغرافیای گسترده‌ای از شام و آسیای صغیر، قفقاز و ایران تشکیل می‌داد. دیگر بقعه شیخ صفی یا حتی اردبیل، ظرفیت به بار نشستن این رؤیا را نداشت بلکه مکان فراخ‌تری را می‌طلبید که می‌بایست در تکاپوهای

تشکیل دولت راسخ‌تر کرد. هدفی که از آن پس، با انگیزه‌ی انتقام‌گیری از شروان‌شاهان و ظهور یک منجی بر اساس آموزه‌های موعودگرایی و مهدویت، که نوید آن از زمان مؤسس طریقت در اذهان مریدان نقش بسته بود، تقویت شده بود. و آن‌گاه که اسماعیل در چهره منجی طریقت خروج کرد، نخستین پایگاهی را که مورد حمله نظامی قرار داد و با غلبه بر آن متوجه تبریز و تأسیس سلطنت شد، همان شروان بود که همه‌ی رؤیاهای نیاکان خود را با غلبه بر فرخ‌یسار شروان‌شاه و شکست او و تصرف شروان، یک‌جا تحقق بخشید، اما فصل دیگری از روابط صفویان با شروان‌شاهان را در مرحله پس از دولت-سازی گشود. بدین ترتیب بن‌مایه‌ی همه این تحرکات و تکاپوها را همان عامل سیاسی، رسیدن به قدرت و حکومت، تشکیل می‌داد که فرضیه اصلی این پژوهش بوده است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای نمونه‌هایی از فعالیت مذهبی شیعی خواجه علی، ر.ک: پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۴۶.
- ۲- بردع، به نوشته صاحب حدودالعالم، شهری است بزرگ و با نعمت بسیار و قصبه‌ی آرآن است و مستقر پادشاه این ناحیه است و او را سوادى است خرم و کشت و برز و میوه‌ها بسیار انبوه و آن جا درختان تود سپید است بسیار و از این شهر ابریشم بسیار خیزد و استران نیک و روناس و شاه بلوط و کرویا (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۶۱) و تفصیل بیشتر ر.ک: ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۸۸-۸۶؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۵۶، مستوفی، ۱۳۶۲: ۹۱ و مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۶۵-۵۶۴) بیلقان، شهرکی است با نعمت بسیار و از وی بردهای بسیار و جل و برقع و ناطف خیزد. (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۶۱) شهری است پاکیزه و پر آب و دارای باغ‌ها و درختان و آسیاب‌های بزرگ که روی نهرها ساخته‌اند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۹۶).

قَبَلَه، شهری است میان شکی و بردع و شروان، آبادان و با نعمت و از وی قندز بسیار خیزد. (مجهول‌المؤلف، ۱۳۶۲: ۱۶۳) از اقلیم پنجم است و قریب دربند قباد بن فیروز ساخت. حاصلش ابریشم و غلات و دیگر حبوبات نیکو باشد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۹۲).

خرسان، ناحیتی است [میان؟] دربند و شروان به کوه قبک پیوسته است و از وی جامه‌های پشمین خیزد و همه محفوری‌های گوناگون که اندر همه‌ی جهان است از این سه ناحیت خیزد (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۶۳) درباره همه این شهرها ر.ک: مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۵۸-۵۵۶.

۳- . شاوران، قصبه شیروان است. جایی است به دریا نزدیک و با نعمت بسیار و سنگ محک به همه‌ی جهان از آن جا برند. (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۶۱) شابران بی بارو در سرحدات است و اکثریت مردم آن با نصارا می‌باشد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۵۷). جغرافی‌نگاران در ذکر مسافت از بردع تا دربند آورده‌اند: از بردع تا برزنج هژده فرسنگ، از آنجا به رود کر بگذرد تا شماخی چهارده فرسنگ، از شماخی تا شروان سه فرسنگ و از شروان تا ابخاز دو روز راه و از آنجا تا پول سمور دوازده فرسنگ و از جسر سمور تا دربند بیست فرسنگ. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۶۰؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۹۷ (وی از شماخی تا شروان را سه روز آورده است)؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۹۹ و مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۶۸)

۴- . حمدالله مستوفی، گوید «شماخی قصبه شروان است از اقلیم پنجم، انوشیروان عادل ساخت. هوایش به گرمی مایل است و بهتر از مواضع دیگر» (۱۳۶۲: ۹۲).

۵- . در کتاب صفوه‌الصفا آمده است که «نوبتی به موسم خلوت- که مردم از اطراف آمده بودند و به خلوت نشسته- ازدحامی بود که در زاویه و خلوت‌ها و آسیاب زاویه و مساجد محلّه و محلّه در نمی‌گنجیدند و مجال مضیق بود و در مساجدی نیز که در محلات توبه‌کاران بود نشسته بودند و شیخ، خواجه محیی‌الدین را بر نان نصب فرموده بودند که نان به خلوتیان از زاویه می‌داد... هر یک را از خلوتیان یک نان می‌دادند به غیر از آن طعام هر روز پنج هزار دینار می‌بایست تا به ایشان وفا کند» (ابن بزاز اردبیلی، ۱۳۷۳: ۱۱۰۲). در متون بعدی این مطلب بدین صورت آمده که

صدرالدین انتقال یافت و او وارث ظاهری و باطنی پدر خود گردید (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۳۶).

۷- درباره بخش‌های مختلف این بنا و کارکردهای هر کدام، ر.ک: زاره، ۱۳۸۵.

۸- شیعی سخنان مورد استناد خود را به سیر اعلام النبلاء شمس‌الدین محمد ذهبی متوفی ۷۴۸ ه. ق. ارجاع داده است که با توجه به مرگ جنید که در ۸۶۴ ه. ق. اتفاق افتاده است نمی‌تواند درست باشد. با بررسی این اثر (مجلدات هفده- گانه) هیچ نامی از جنید صفوی در آن نبود. مطالب مورد استناد شیعی در تاریخ عالم‌آرای امینی در باره‌ی جنید مطرح شده است. (ر.ک: خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۰ و ۲۶۵).

۹- این تعبیر از اسکندر بیگ ترکمان است (منشی، ۱۳۷۷: ۳۱/۱).

۱۰- سیوری در ذکر حمله به کفار چرکسی و داغستان، آن‌ها را آن‌های مسیحی (اوست‌ها Ossetes) که در شمال گذرگاه داریال زندگی می‌کردند و چرکس‌های کابارد، احتمال می‌دهد (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۷).

۱۱- در سلسله‌النسب صفویه، قروبال آمده است (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۶۷) در تاریخ جهان آرا «قوربال». (غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۶۲) در روضه الصفویه، قورمال (جنابدی، ۱۳۷۸: ۹۵) و اسپناقچی (۱۳۷۹: ۲۹) قورنال آورده است.

۱۲- کیفیت کشته شدن حیدر در غالب متون تاریخی صفویه نقل شده است و تاریخ کشته شدن او را برخی از متون سال ۸۹۳ و برخی دیگر ۸۹۴ ه. ق. (۱۴۸۸ و ۱۴۸۹ م) آورده‌اند. (ر.ک: خواند امیر، ۱۳۷۰: ۳۳؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۱۰؛ خواند امیر، ۱۳۵۳: ۴/۴۳۳؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۵۹؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۵۷؛ خنجی، ۱۳۸۲: ۲۹۵؛ خورشاه

حسینی، ۱۳۷۹: ۴؛ منشی، ۱۳۷۷: ۲۱/۱ و روملو، ۱۳۸۴: ۸۶۹/۲. در عالم‌آرای صفوی آمده که بعد از کشته شدن شیخ حیدر، مریدان جنازه او را برداشته و به سمت اردبیل حرکت کردند. (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۳۲) تتوی و قزوینی، ۱۳۷۸: ۳۱۲ و ۳۱۸ (سال ۹۸۳ ه. ق. ۱۵۷۵ م). درباره روایت‌های دیگر از سرنوشت سر شیخ حیدر که با داستان‌سرایی‌هایی همراه است (ر.ک: آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۲۵. زنو، ۱۳۸۱: ۲۶۲-۲۶۱ و بازگان و نیزی، ۱۳۸۱: ۴۳۰). در اخبارالدول آمده است که اسماعیل بن حیدر همراه پدرش

«نوبتی از ولایات عراق و آذربایجان و روم و دیاربکر و شروان از سالکان و طالبان آن مقدار در عتبه سپهر مرتبت او [شیخ صفی] جمع آمدند که تمامی مساجد و معابد و مدارس و خوانق اردبیل و توابعش از آن جماعت پر شد، مقرر شد که هر شب جهت هر یک از آن خلوت‌نشینان یک تایی نان سامان نمایم، هر شب پنج هزار گرده نان مرا ترتیب بایست نمود که معاش ایشان باشد» (ر.ک: خواند امیر، ۱۳۷۰: ۱۸؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۱؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱۸/۱ و جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۸). باز نقل شده که در یک روز قرب بیست هزار کس بر دست شیخ صفی توبه کرد، و در سلک مریدان وی درآمدند (ابن بزاز اردبیلی، ۱۳۷۳: ۱۱۱۳؛ خواند امیر، ۱۳۷۰: ۱۸؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۱؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱۸/۱). آمار ۶۰ یا ۷۰ هزار توبه کننده در یک روز هم ذکر شده است (ابن بزاز اردبیلی، ۱۳۷۳: ۱۱۰۹) یا این سخن که از شیخ نقل شده که اکنون مرا دو هزار مرید صاحب مال است که از مقام خوف و خطر گذشته... (ابن بزاز اردبیلی، ۱۳۷۳: ۱۱۰۵ و قمی، ۱۳۸۳: ۱۸/۱؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۲؛ خواند امیر، ۱۳۷۰: ۱۸ ده هزار نفر نوشته) یا این که آمده است: شیخ صفی را دو هزار خلیفه بود که مأذون بودند مردم را توبه داد، و هر کدام مریدان بسیاری داشتند (ابن بزاز اردبیلی، ۱۳۷۳: ۱۱۰۶) و نمونه‌های بیشتر در: ابن بزاز اردبیلی، ۱۳۷۳: ۱۱۱۳-۱۰۹۸. به نقل مؤلف خلد برین، بر این منوال زیاده از سی سال عتبه‌ی شیخ صفی مقتدای ارباب حال، مرجع و مظاف ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار کس از حق طلبان به برکات انفس قدسیه‌ی او به مأمن امن می‌رسیدند (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۲).

۶- در سلسله‌النسب آمده که شیخ صفی آخر عمر وثیفه‌ای به قلم آورد مبنی بر آن که خلف خود شیخ صدرالدین را خلیفه و نایب مناب خود گردانیده تولید شرعی نذورات از امتعه و املاک و غیر آن هرچه به هم رسد در اختیار او باشد و در خدمت کاری و رعایت سفره‌ی فقرای باب‌الله به حسب‌الامکان سعی نماید. وی می‌افزاید که با مرگ سه برادر دیگر شیخ صدرالدین اندکی پس از درگذشت شیخ صفی (در ۷۳۵ ه. ق. ۱۳۳۴ م) چون آن‌ها اولاد نداشتند، کل املاک وقفی و آنچه املاک که خود دارا بودند همه به شیخ

واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۷۶-۶۶ و تنوی و قزوینی، ۱۳۷۸: ۳۱۹-۳۱۲.

منابع

- آنجوللو. (۱۳۸۱). *سفرنامه آنجوللو*، در: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی. (۱۳۸۰). *الفتوح*، ترجمه: محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح: غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن بزاز اردبیلی، درویش توکلی بن اسماعیل. (۱۳۷۳). *صفوه الصفا*، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، بی‌جا: نشر مصحح.
- ابن حوقل. (۱۳۶۶). *سفرنامه ابن حوقل*، ترجمه و توضیح: جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ابن خردادبه. (۱۳۷۰). *المسالك و الممالک*، ترجمه: حسین قره‌چانلو، تهران: نشر مترجم.
- ابن عربشاه. (۱۳۶۵). *زندگی شگفت‌آور تیمور*، ترجمه کتاب: عجایب المقدور فی اخبار تیمور، ترجمه: محمدعلی نجاتی، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اسپنآقچی پاشازاده، محمد عارف. (۱۳۷۹). *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام*، به کوشش: رسول جعفریان، قم: انتشارات دلیل.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۶۸). *مسالك و ممالک*، به اهتمام: ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- افوشته‌ای نظنزی، محمود بن هدایت‌الله. (۱۳۷۳). *نقاوه الآثار فی ذکرا الاخیار*، به اهتمام: احسان

بود. شروان‌شاه پس از قتل حیدر قصد داشت اسماعیل را بکشد اما بعضی از امرای او شفاعت کردند و گفتند: «ای پادشاه، او را زنده نگه دار، او از ماست زیرا مادرش دختر او زون حسن است» و شروان‌شاه او را بخشید و از قلمرو خود بیرون کرد (قرمانی، ۱۴۱۲: ۱۱۱/۳).

۱۳- مؤلف گمنام عالم آرای صفوی (ص ۳۳)، مدت اسارت آن‌ها را هفت سال ثبت کرده است. در سلسله‌النسب صفویه این مدت ۴ سال ثبت شده است (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۶۸). (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۷۶ و جنابدی، ۱۳۷۸: ۱۰۶-۱۰۳). در اخبارالدول مدت حبس فرزندان حیدر را در قلعه اصطخر فارس تا پایان حیات یعقوب ذکر کرده (قرمانی، ۱۴۱۲: ۱۱۵/۳). ونیزیان دیدارکننده از ایران در گزارش‌های آشفته با تمایل به داستان سرایی و با اشتباهاتی که در ضبط اسامی داشته‌اند روایت متفاوتی از سرنوشت فرزندان حیدر نوشته‌اند. در گزارش‌های آنان آمده که پسران حیدر یکی به آناتولی گریخت، دیگری به حلب و سومی (اسماعیل) به جزیره‌ای واقع در آق‌تمر که مسکن مسیحیان ارمنی بود به مدت ۴ سال در خانه کشیشی پنهان بود (زنو، ۱۳۸۱: ۲۶۲). همین مطلب با شرح بیشتری که نهایتاً با کمک این مسیحیان به منطقه گیلان می‌رود. (آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۲۷-۳۲۵ و بازرگان ونیزی، ۱۳۸۱: ۴۳۲-۴۳۱).

۱۴- شرح این ماجرا در متون تاریخی عصر صفویه آمده است: (غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۶۳؛ قمی، ۱۳۸۳: ۴۵/۱-۴۰، واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۷۶-۵۷؛ عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۳۸-۳۶؛ منشی، ۱۳۷۷: ۲۳/۱؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۱؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۹۴؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۴۱/۴؛ اسپنآقچی، ۱۳۷۹: ۴۰-۳۰؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۷۹-۳۷۶؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۱۱۳-۱۰۶).

۱۵- (ر.ک: روملو، ۱۳۸۴: ۹۱۱/۲-۹۰۳؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۴۱/۴؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۱؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۳۸ و ۴۴؛ منشی، ۱۳۷۷: ۲۵/۱؛ عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۳۹ و ۴۵؛ لاهیجی، ۱۳۵۶: ۱۰۳؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۱۱؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۶۴؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۶؛ عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۴۱-۲۹؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۷۹-۳۷۸؛

- اشراقی، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳). **فتوحات شاه‌ی**، تصحیح و تعلیق: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی (۱۳۷۰). **تاریخ عثمانی**، ج ۲ (از فتح استانبول تا مرگ سلطان سلیمان قانونی)، ترجمه: وهاب ولی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اولئاریوس، آدام (۱۳۶۹). **سفرنامه اولئاریوس**، ترجمه: حسین کردبچه، ج ۲، ج ۱، تهران: کتاب برای همه.
- بازرگان ونیزی (۱۳۸۱). **سفرنامه بازرگان ونیزی در ایران**، در: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- باکیخانوف، عباسقلی آقا (۱۳۸۳). **گلستان ارم تاریخ شیروان و داغستان از آغاز تا جنگ‌های ایران و روس**، تهران: انتشارات ققنوس.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۷). **فتوح البلدان**، ترجمه و مقدمه: محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۶۲). **اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)**، ترجمه: کریم کشاورز، چاپ ششم، تهران: انتشارات پیام.
- پیرزاده زاهدی، شیخ حسین (۱۳۴۳). **سلسله‌النسب صفویه**، برلین: چاپخانه ایران‌شهر.
- پیگولوسکایا، ن.و. (و دیگران) (۱۳۵۴). **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی**، ترجمه: کریم کشاورز، چاپ چهارم، تهران: انتشارات پیام.
- تتوی، احمد (قاضی) و آصف‌خان قزوینی (۱۳۷۸). **تاریخ آلفی**، به کوشش: علی آل‌داود، تهران: انتشارات فکر روز و انتشارات کلبه.
- جنابدی، میرزا بیگ حسن بن حسین (۱۳۷۸). **روضه‌الصفویه**، به کوشش: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حافظ ابرو (۱۳۷۲). **زبده‌التواریخ**، تصحیح و تعلیقات: کمال حاج سید جوادی، ج ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر نی.
- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۸۵). **ریاض‌الفردوس خانی**، به کوشش: ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- الحموی الرومی البغدادی، شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت (۱۳۹۹ ق. / ۱۹۷۹ م). **معجم‌البلدان**، ج ۵، ج ۳، بیروت - لبنان: دار احیاء التراث العربی.
- خاتون‌آبادی، عبدالحسین الحسینی (۱۳۵۲). **وقایع‌السنین و الاعوام**، تصحیح: محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- خاقانی، افضل‌الدین بن علی (۱۳۶۷). **منشآت خاقانی**، تصحیح و تحشیه: محمد روشن، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتاب فرزانه.
- خزائلی، علیرضا (۱۳۸۴). «صفویان و منطقه شروان بر مبنای روایت صفوه‌الصفاء»، **مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره ایران زمین**، به اهتمام: مقصودعلی صادقی، تهران: انتشارات ستوده: ۳۰۰-۲۹۵.
- خنجی اصفهانی، فصل‌الله روزبهان (۱۳۸۲). **تاریخ عالم‌آرای امینی**، تصحیح: محمد اکبر عشیق، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.

- خواندامیر، امیر محمود (۱۳۷۰). **تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی**، تصحیح و تحشیه محمدعلی جراحی، تهران: نشر گستره.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی (۱۳۵۳). **تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر**، به کوشش: محمد دبیر سیافی، ج ۴، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتاب‌فروشی خیام.
- خورشاه بن قباد الحسینی (۱۳۷۹). **تاریخ ایلچی نظام شاه**، تصحیح و تحشیه: محمدرضا نصیری، کوئچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). **لغت‌نامه دهخدا**، زیر نظر: محمد معین و جعفر شهیدی، چاپ دوم از دوره جدید، دوره ۱۵ جلدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۸۰). **تاریخ عمومی منطقه شروان (در عهد شروان‌شاهیان)**، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- رحیم زاده صفوی، علی اصغر (۱۳۸۹). **زندگانی شاه اسماعیل صفوی: شرح جنگ‌ها و فتوحات**، تهران: دنیای کتاب.
- ربورن، کلاوس میثائیل (۱۳۸۳). **نظام ایالات در دوره صفویه**، ترجمه: کیکاووس جهان‌داری، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴). **احسن التواریخ**، تصحیح و تحشیه: عبدالحسین نوایی، ج ۲ (دوره ۳ جلدی)، تهران: انتشارات اساطیر.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۰). **ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰**، ترجمه: آذر آهنچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
- زاره، فردریش (۱۳۸۵). **اردبیل: بقعه شیخ صفی**، ترجمه: صدیقه خوانساری موسوی، تهران: فرهنگستان هنر.
- زنو، کاترینو (۱۳۸۱). **سفرنامه کاترینونو در: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۷۳). **شاعر صبح**، پژوهشی در شعر خاقانی شروانی، تهران: انتشارات سخن.
- سلماسی‌زاده، محمد (۱۳۷۵). «شیروان در دوره صفوی»، **ایران شناخت**، نامه انجمن ایران‌شناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شماره ۳، زمستان، ۱۴۲-۱۱۱.
- سومر، فاروق (۱۳۷۱). **نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی**، ترجمه: احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: نشر گستره.
- سیوری، راجر (۱۳۷۳). **ایران عصر صفوی**، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- سیوری، راجر. م (۱۳۸۲). **تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی (مجموعه‌ی مقالات)**، ترجمه عباسقلی غفاری‌فرد، محمداقرا آرام، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- شاملو، ولی‌قلی (۱۳۷۱). **قصص الخاقانی**، تصحیح: حسن سادات ناصری، ج ۱ (دوره ۲ جلدی)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). **ظفرنامه**، به کوشش پناهی سمنانی، تهران: انتشارات بامداد.
- شروانی، زین‌العابدین (۱۳۴۸). **حدائق‌السیاحه**، مقدمه: سلطان حسین تابنده گنابادی، تهران: سازمان چاپ دانشگاه.

- الشیبی، کامل مصطفی (۱۳۷۴). **تشیع و تصوف تا آغاز سده‌ی دوازدهم هجری**، ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شیرازی (نویدی)، خواجه زین العابدین علی (عبدی بیگ) (۱۳۶۹). **تکمله الاخبار**، تصحیح و تعلیقات: عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی.
- صالحی، کورش، قلی‌زاده، محرم (۱۳۹۱). «بررسی روابط خارجی شروان‌شاهان دربندی، سلاله دوم (۹۴۵ - ۷۸۰ ه. ق. / ۱۵۳۸ - ۱۳۷۸ م.)»، **پژوهش‌های تاریخی**، اصفهان، سال چهارم، شماره ۱۴، تابستان، ۶۵-۷۸.
- صفوی، طهماسب (شاه) بن اسماعیل (۱۳۶۳). **تذکره شاه طهماسب**، با مقدمه امرالله صفری، چاپ دوم، تهران: انتشارات شرق.
- طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶). **کتاب دیار بکریه**، به تصحیح و اهتمام: نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران: انتشارات کتابخانه طهوری.
- عاشق پاشازاده، درویش احمد (۱۳۳۲). **تواریخ آل عثمان**، به همت: علی بیگ، استانبول.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۲). **تاریخ جهان‌آرا**، با دیباچه: حسن نراقی، تهران: کتاب‌فروشی حافظ.
- فریدون بیگ، احمد فریدون توقیعی (۱۲۷۴ ق.). **منشآت السلاطین**، ج ۲، چاپ استانبول.
- فومنی گیلانی، عبدالفتاح (۱۳۹۰). **تاریخ گیلان**، تصحیح و تحشیه: افشین پرتو، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- قرمانی، احمد بن یوسف (۱۴۱۲). **اخبارالدول و آثارالاول فی التاریخ**، دراسه و تحقیق: احمد حطیط و فهمی سعد، المجلد الثالث، بیروت: عالم-الکتب.
- قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳). **آثارالبلاد و اخبارالعباد**، ترجمه: محمد مراد بن عبدالرحمان، تصحیح: محمد شاهمرادی، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۶۳). **لب‌التواریخ**، بی‌جا: انتشارات بنیاد و گویا.
- قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین (۱۳۸۳). **خلاصه‌التواریخ**، تصحیح: احسان اشراقی، ج ۱، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۷۸). **رخسار صبح: گزارش چامه‌ای از افضل‌الدین بدیل خاقانی شروانی ...**، چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز.
- کنتارینی، آمبروزیو (۱۳۸۱). **سفرنامه آمبروزیو کنتارینی**، در: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- **عالم‌آرای شاه اسماعیل** (۱۳۸۴). با مقدمه و تصحیح و تعلیق: اصغر منتظر صاحب، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- لاهیجی، علی بن شمس‌الدین (۱۳۵۲). **تاریخ‌خانی**، تصحیح و تحشیه: منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مؤید ثابتی، علی (۱۳۴۶). **اسناد و نامه‌های تاریخی از اوایل دوره اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی**، تهران: کتابخانه طهوری.
- **حدودالعالم من المشرق الی المغرب** (۱۳۶۲). به کوشش: منوچهر ستوده، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

- عالم‌آرای صفوی (۱۳۶۳). به کوشش یدالله شکری، چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- مزاولی، میشل م. (۱۳۶۳)، پیدایش دولت صفوی، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). نزه‌القلوب، به اهتمام و تصحیح: گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۵۶). مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۱، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). احسن‌التقاسیم فی معرفه‌الاقالیم، ترجمه: علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸). جواهرالخبار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام‌نژاد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- منشی، اسکندر بیگ (۱۳۷۷). تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح: محمد اسماعیل رضوانی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- مینورسکی، ولادیمیر فئودورویچ (۱۳۸۷). شاهان شروان و امیران دربند (روایتی از تاریخ‌الباب و...)، ترجمه: محسن خادم، تهران: نشر کتاب مرجع.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۰). اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه اسماعیل، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۹). خلدبرین (تاریخ تیموریان و ترکمانان)، به کوشش: میر هاشم محدث، تهران: میراث مکتوب.
- ----- (۱۳۷۲). خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)، به کوشش: میر هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ورجاوند، پرویز (۱۳۷۸). ایران و قفقاز (اران و شروان)، مجموعه مقالات، تهران: نشر قطره.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹). روضه‌الصفای ناصری، ج ۸، تهران: انتشارات کتاب فروشی‌های مرکزی، خیام، پیروز.
- هیتس، والتر (۱۳۶۱). تشکیل دولت ملی در ایران حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی، ترجمه: کیکاووس جهان‌داری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب «ابن واضح» (۱۳۶۲). تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، ج ۲، چاپ سوم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.